

ویکی‌پدیایِ
فرانسوی

فرانسوا
راپله



ترجمه‌ی
محمود
مسعودی

نشر
سی‌ودو
حرف

ویکی پدیایِ فرانسوی

فرانسوا رابله

جستار



ترجمہ

محمود مسعودی

ڈیٹر سیدو حرف

فرانسوا رابله

ویکی پدیاۓ فرانسوی

فرانسو آ رابله

چمٲر



ترجمہ ۓ

محمود مسعودی

ڈسٲر مسی و دو حرف

این کتاب پیوستِ جداگانه‌ی ترجمه‌ی محمود مسعودی از رُمانِ
گارگانتوا نوشته‌ی فرانسوا رابله است.



نشرِ سیدو حرف

ویکی‌پدیایِ فرانسوی

https://fr.wikipedia.org/wiki/François_Rabelais

فرانسوا رابله

جنس

ترجمه‌ی

محمود مسعودی

نشرِ الکترونیکی سیدو حرف - بهار ۲۰۲۴

<https://mahmoodmassoodi.fr>

©

همه‌ی حقوق برای محمود مسعودی محفوظ است.



فراسنوا رابله
کاریکاتور، دیوید لوین (۲۰۰۹ - ۱۹۲۶)

متنِ فرانسویِ این جُستار در نشانیِ زیر هست:

<https://fr.wikipedia.org/wiki/Gargantua>

هرآن‌چه در میانِ [] آمده است، افزوده‌هایِ من است برایِ آگاه کردنِ خواننده‌یِ فارسی‌زبان از زمانِ زاد و مرگ و رشته‌یِ کاریِ کسانِ نام‌برده در این جستار، با توضیح‌هایِ اندکِ گاه‌به‌گاه، برایِ دریافتِ بهترِ متن، هرچند که خواندنِ را اندکی دشوار کند. در واقع پانویس‌هایی اند که به شکلِ «میان‌نویس» در خودِ متن آورده ام. چند تصویر هم افزوده ام که توضیحِ آنها هم در میانِ کُروشه است. ترجمه‌یِ منبع‌هایِ نویسنده یا نویسنده‌هایِ این متن را بیهوده دانستم، چون که تقریباً هیچ‌یک از آن کتاب‌ها و جستارها به زبانِ فارسی در دسترس نیست. خواننده‌یِ فرانسوی‌دان هم، در صورتِ نیاز، لابد خود به ویکی‌پدیایِ فرانسوی رفته آنها را می‌بیند. م.م.

تک‌چهره‌ی بی‌امضای
 رابله که در کاخ ورسای
 به نمایش گذاشته شده
 است. این شمایل از کارِ
 لئوناردو گوتیه [گراوورساز
 سده‌ی ۱۶-۱۷] و از
 گراووری که در چاپ
 آثارِ رابله توسطِ فرانسوا
 ژوست [ناشرِ رابله در
 شهرِ لیون] در ۱۵۴۲
 آمده، الهام گرفته شده



[رنگ‌روغن بر بوم، ۴۰ در ۴۸ سانتی‌متر، از یک نقّاش
 شناخته‌نشده‌ی سده‌ی هفدهم. موزه‌ی ملیِ کاخ‌های ورسای
 و ترینان، فرانسه.]
 سر دارد، و لباسی غیر

مذهبی با حاشیه‌ی مخملی به تن کرده است؛ چشم‌های کمی از حلقه برآمده
 دارد با ریشی اندک. احتمال می‌رود که هیچ‌یک از تصویرهایِ رابله اصیل
 نباشد و در زمانِ زندگی او نقّاشی نشده باشد. حدودِ پنجاه تک‌چهره‌ی
 کمابیش آزاد در طولِ تاریخ و بازچاپ‌هایِ متن‌هایِ او کشیده شده است.

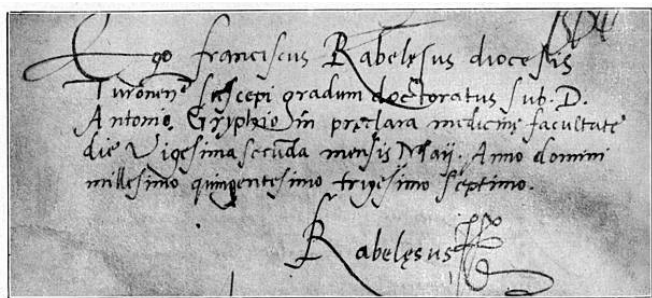
شناسنامه

زاده	۱۴۸۳ یا ۱۴۹۴
مرد	دوینیِر (سُئی، تورِن، پادشاهی فرانسه)
خاک سپاری	۹ آوریل ۱۵۵۳، پاریس (پادشاهی فرانسه)
نام‌های مستعار	پاریس سِرَافِن کَالْبِرْسِی اَلْکُفْرِیاسِ نازیهِ اُستاد اَلْکُفْرِیاسِ نازیهِ
جای زندگی	خانه‌ی رابله [در مِس Metz] (۱۵۴۷ - ۱۵۴۵)
آموزش	دانشگاه مُنپلیه دانشگاه پوآتیه
کار	نویسنده، پزشک، راهب، کشیش
دوره‌ی فعالیت	از ۱۵۳۲
پدر	آنتوآن رابله

اطلاعات دیگر

مذهب	کلیسای کاتولیک
فرقه‌ی مذهبی	فرقه‌ی سن بُنوا
جنبش	انسان‌باوریِ دوره‌ی رُنسانس

رمان	گونه‌ی هنری
رایلگانه، رایله‌ای [به فرانسه رایله‌زی‌ین / رایله‌زی‌ین]	صفت
یانتاگروئل، ۱۵۳۲	مهم‌ترین اثرها
گار گاتوآ، ۱۵۳۴	
کتاب سوم، ۱۵۴۶	
کتاب چهارم، ۱۵۵۲	
کتاب پنجم، ۱۵۶۴ [بخشی از آن با نام جزوه‌ی	
ناقوس نواز در ۱۵۶۲ منتشر شد.]	



[دست‌خط و امضای فرانسوا رایله، ۲۵ می ۱۵۳۷،
دانشکده‌ی پزشکی شهر مُن‌لیه]

[پنج رُمانِ فرانسوآ رابله]

پانتاگروئل [نخستین چاپ، ۱۵۳۲]

[پانتاگروئل. | کارها و دلآوری‌های هراس‌انگیز و دهشتناک پانتاگروئل]

بس نامور شاه

دیسدانِ پسرِ غول

بهمنِ گارِ گانتوآ

نیشته به‌تازگی به

دست استاد

اَلْکُفرِ یاسِ نازیبه.

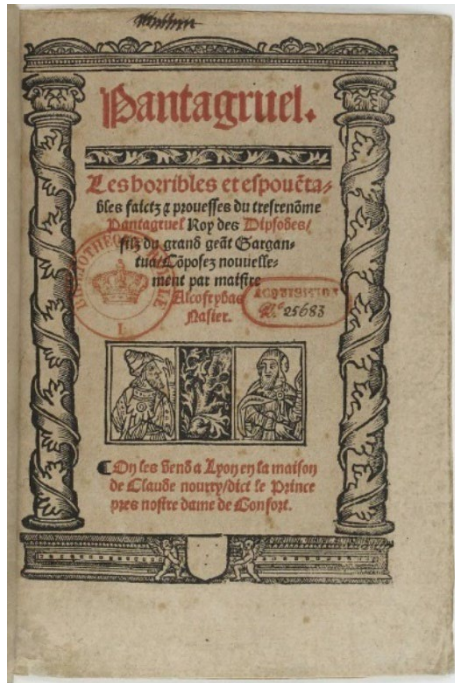
| فروشنده‌شان به

لیون در بنگاهِ کلود

نوری | شناخته به

نامِ شازده، نزدیکِ

بانویِ مایِ آسایش.



گارگانتوا [نخستین چاپ، ۱۵۳۴]

[گارگانتوا | بحثِ نیک از ندگیِ ارزبایی ناپذیرِ گارگانتو آئی نِمَمَن، پدرِ

پانتاگروئل، نبشته اندر

روزگارِ گذشته به

دستِ آهنگنده‌ی

آخشیج پنجم. | کتابی

سرشار از

پانتاگروئل‌گرایی.

| ۱۵۳۵.

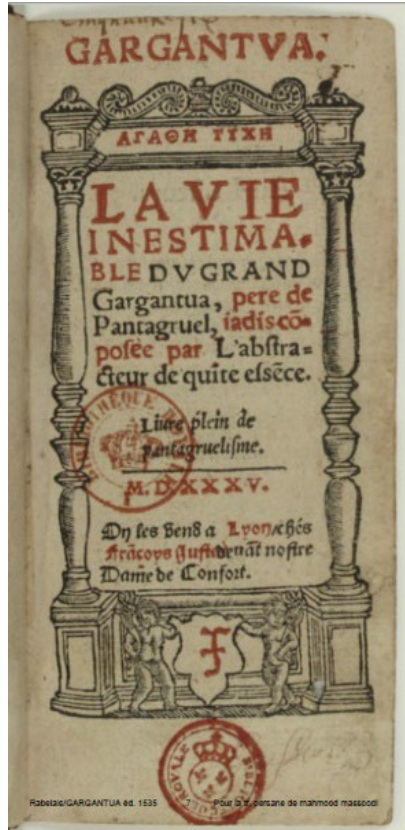
| فروشنده‌شان به لیون

در دوکانِ فرانسوا

ژوست روبه‌روی بانوی

مایِ آسایش.

| فز.]



کتاب سوم [نخستین چاپ، ۱۵۴۶]

[کتاب سوم کارها و گفتارهای دلیرانه پانتاگروئل نیک: بنشته به دست

استاد فرانسوا رابله

دانش آموخته پزشکی.

| بازیابی شده، و ویرایش کرده

به دست نویسنده، بنابر

هنجارهای باستان.

| نویسنده یادشده در بالا

درخواهد از خوانندگان

نکوکار، که خنده را تا به

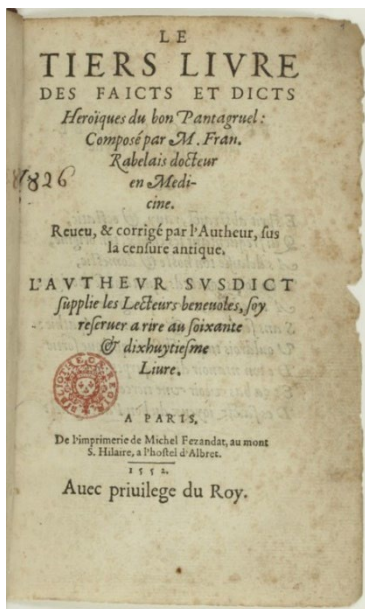
هفتاد و هشتمین کتاب پی

گیرند.

به پاریس، از چاپخانه‌ی

میشل فزاندا، به من سن ایلر،

در مهمان‌پذیر آلبره.



| ۱۵۵۲ | با امتیاز شاه‌ی.

[رابله کتاب سوم خود را تقدیم کرده است به یکی از حامیان خود، ملکه

مارگريت دُ ناوار (خواهر شاه فرانسوآی یکم) که خود از نویسندگان آن

دوران بود.]

کتاب چهارم [نخستین چاپ، ۱۵۵۲]

[کتاب چهارم کارها و گفتارهای دیوانه‌ی پانتاگروئل نیک. | نبشته به

دست استاد فرانسوا

دالبه دانش‌آموخته‌ی

پژشکی. | به پاریس، از

چاپ‌خانه‌ی میشل

فزاندار، به من سن ایلر،

در مهمان‌پذیر آلبره.

| ۱۵۵۲. | با امتیاز

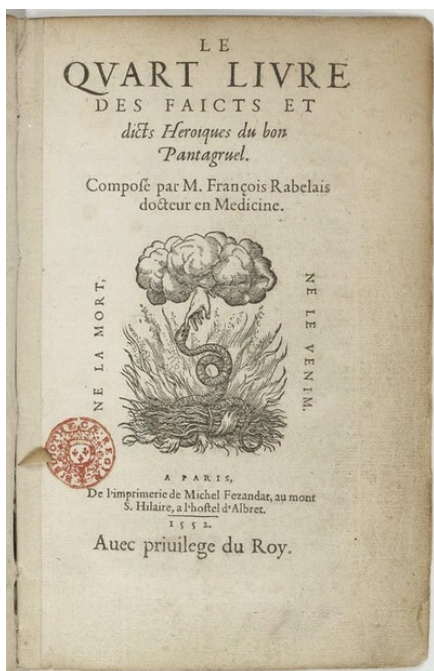
[شاهی.]

[شعار ناشر، میشل

فزاندار، در دو سوی

تصویر: نه مرگ، نه

زهر.]



Source gallica.cnf.fr / Bibliothèque nationale de France

کتاب پنجم [نخستین چاپ، ۱۵۶۴]

[پنجمین و دوازدهمین کتاب کارها و گفتارهای دیرانهای پانتاگروئل، نیک، نبشته

به دست استاد

فرانسوا رابله،

دانش آموخته‌ی

پزشکی.

| که دربرگیرنده‌ی

دیدار با بکبوک

ایزدیست و واژه‌ی

قرابه که این سفر

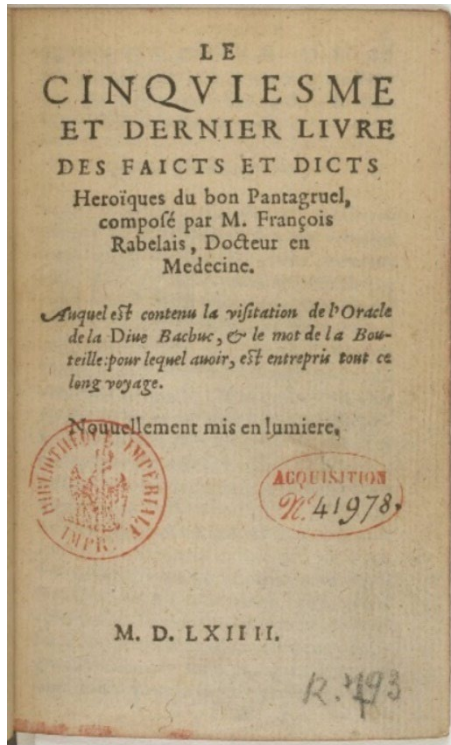
دراز دست یافتن به

آن را در پیش گرفته

آمد.

به‌تازگی رو شد.

[۱۵۶۴]



Source: gallica.bnf.fr / Bibliothèque nationale de France

فرانسوا رابله

فرانسوا رابله (که هم‌چنین با نام‌های مستعار *آلفرئیباس نازیبه* *Alcofribas Nasier*، و *سرافن کالبرسی* *Séraphin Calobarsy*، هر دو بر ساخته از جابه‌جایی حرف‌های *François Rabelais*، شناخته می‌شود) یک نویسنده‌ی فرانسوی انسان‌باور رنسانس است که در *ملک دُوینی* پر در *سُئی*، نزدیک *شینن* (در *شهرستان قدیم تورن* [تقریباً در مرکز فرانسه‌ی امروز]) زاده شد.

کشیش و *دین‌سالاری‌ستیز*، مسیحی از نگاه برخی‌ها آزاداندیش، پزشک و برخوردار از تصویر انسانی سرزنده؛ *چهره‌های چندگانه‌ی* او گاهی با هم *ناسازگار* می‌نمایند. گرفتار در *آشفته‌گی مذهبی* و *سیاسی رُفرم* [اصلاح؛ دین‌پیرایی؛ پیدایش پروتستانتیسم]، رابله در برابر پرسش‌های بزرگِ زمانه‌ی خود هم‌زمان *حساس* و *منتقد* به چشم می‌آید. بعدها، دیدگاه‌ها در موردِ زندگی و آثار او بنا بر دوره‌ها و جریان‌های فکری دگرگونی پذیرفته‌اند.

رابله، *ستایشگرِ اِراسم* [اِراسموس، ۱۵۳۶ - ۱۴۶۹]، *فیلسوفِ انسان‌باورِ* *هلندی*، از *فراسوی* این «تاریکی‌های گوتیک» که به باور او ویژگی سده‌های میانه بود، با در پیش گرفتن نگرش‌های افلاطون برای رویارویی با *کج‌روی‌های* *ارسطویی*، و با بهره‌گیری از *نقیضه* و *هجو*، برای *رواداری* و *صلح* و *ایمان* *انجیلی* و بازگشت به دانش باستانی یونانی-رومی مبارزه می‌کند. او که به *زیاده‌روی‌های* *شاهزادگان* و *کلیسایان* می‌تازد، از *سویی اندیشه‌ی* *انسان‌باور*

انجیلی را به آنها پیشنهاد می‌کند، و از سوی دیگر فرهنگِ تودگانه و رکیک، «لودگی»، و آمیخته به طعمِ شراب و بازی‌ها را، و این چنین بیانگرِ ایمانِ مسیحیِ فروتنانه و باز، و به دور از سنگینیِ کلیسایی است.

تاخترِ او به یزدان‌شناسانِ سوربن [«دانشگاهِ سوربن» پاریس در آن زمان تقریباً مانند دوره‌هایی از «حوزه‌های علمیه» ی‌قُم و نجف، یا «دانشگاهِ الأزهر» قاهره، قدرتِ مذهبی و سیاسیِ تبهکارانه داشتند]، و عبارت‌هایِ صاف و پوست‌کنده و گاهی رکیکِ او، به‌ویژه از زمانِ چاپِ کتابِ سومِ بلایِ سانسورِ مقام‌هایِ مذهبی را متوجه او می‌کرد. او در نقدِ اسکولاستیک و پادشاهی با پروتستان‌ها سهیم است، اما اصلاح‌طلبِ مذهبیِ ژان کالون [۱۵۶۴ - ۱۵۸۰، یزدان‌شناس، همراه با لوتر از مهم‌ترین چهره‌هایِ پروتستان‌تیسیم] نیز در ۱۵۵۰ به او می‌تازد.

اثرهایِ برجسته‌ی او، مانند پانتاگروفل (۱۵۳۲) و گزگنتوآ (۱۵۳۴)، که هم‌زمان از روی‌دادنامه [chronique (املايِ فرانسه‌ی میانه) در روزگارِ رابله گونه‌ای قاعده‌مند است: تاریخ‌نگارِ historien رُخ‌دادهایی را گزارش می‌کند که شاهدِ آنها بوده است، حال آن‌که روی‌دادنامه‌نویس chroniqueur به روایت و بررسیِ رخ‌دادهایِ گذشته می‌پردازد] و افسان [conte] و نقیضه‌ی پهلوان‌خنده‌خروش و حماسه و رُمانِ سلحشوری سرچشمه می‌گیرند، هم‌چنین مؤده‌دهنده‌ی رُمانِ واقع‌گرا و طنزآمیز و فلسفی نیز هستند، و همچون نخستین شکل‌هایِ رُمانِ مدرن شمرده می‌شوند.

زندگی‌نامه

از روستایی در تورن تا زندگی در دیر

بنا بر سنتی که دیرینگی آن به رژه دُ گاینی پر (۱۷۱۵ - ۱۶۴۲) [تاریخ‌نویس و تبارشناس] می‌رسد، پسر آنتوان رابله‌ی دادیار شاهی و وکیل در ملکِ دُوینی‌پر در سئی نزدیکِ شینن در تورن [تقریباً در مرکز فرانسه‌ی امروز] زاده شد. هیچ سندی تاریخ‌های زاد و مرگِ رابله را به‌یقین نشان نمی‌دهد. در ۱۹۰۵، اِبِل لُفران [۱۹۵۲ - ۱۸۶۳، تاریخ‌نویس ادبی، از مهم‌ترین رابله‌شناس‌های فرانسه] با تکیه بر این نکته که گارگانتوا [گران‌گاله] در یک روزِ مردی گرا [سه‌شنبه‌ی شادخواری در ماهِ فوریه، آخرین روزِ کارنوال و روزِ پیش از آغازِ دوره‌ی کم‌خواری در مسیحیت] که در حدودِ ۳ فوریه بوده، زاده می‌شود [نک. به گارگانتوا، فصل ۴]، سالِ ۱۴۹۴ را [برای زاده شدنِ رابله] اصل قرار می‌دهد. نامه‌ای خطاب به گی‌یوم بوده [۱۵۴۰ - ۱۴۶۷، زبان‌شناس انسان‌باور] نیز در همین راستا است، چون رابله خود را در آن جوان [adulescens] می‌خواند؛ واژه‌ای لاتین که برای زیرِ سی‌ساله‌ها به کار می‌رود، اما شاید یک نشانه‌ی ساده‌ی فروتنی بوده باشد. پژوهشگران بیش‌تر بر ۱۴۸۳ تکیه می‌کنند، به دلیلِ رونوشتی از گورنگاشتِ او که ۹ آوریل ۱۵۵۳ را تاریخِ مرگِ او در سن ۷۰ سالگی یاد می‌کند. با این‌همه ژان دوپ [استادِ ممتازِ دانشگاه و پژوهشگرِ دوره‌ی ما] سندی محضری از ارثِ رابله یافته است با تاریخ ۱۴ مارس ۱۵۵۳. بنا بر فرضِ سومی که کلود بوگرو [پژوهشگری ساکنِ شینن در همین دوره] بر پایه‌ی نتیجه‌گیریِ خود از پژوهش

بر فصل ۴۰ کتاب سوم پیش می‌کشد، رابله احتمالاً در ۵ می ۱۴۸۹ زاده شده است.



دُوینی‌یر، جای کودکی نویسنده.

کودکی‌ش احتمالاً همانند بورژواهای مرفه زمان‌ش، برخوردار از آموزش‌های سده‌های میانه، می‌گذرد: سه‌گانه (دستور، سخن‌وری، مباحثه) و چارگانه (حساب، هندسه، موسیقی، نجوم)، و بنا بر یک گواهی در سده‌ی هفدهم نوشته‌ی برونو دُ تارتیفوم [۱۶۳۶ - ۱۵۷۴، نویسنده و نقاش]، رابله

زندگیِ راهبِ مقدّمانی در دیرِ بومِت [در غربِ فرانسه] را پیش از پیوستنِ به دیرِ پویِ سنِ مارتِن در فونتونه لُ کُنْت [شهری در غربِ فرانسه] می‌آغازد. آنگاه با پی‌یر لامی [دوستِ انسان‌باورِ رابله که او را به آموختنِ یونانی و آشنایی با گیوم بوده تشویق کرد]، که همچون او از فرقه‌یِ فرانسیسکن بود، دوست شده با گیوم بوده نامه‌نگاری می‌کند. در ۱۵۲۳، کتاب‌هایِ یونانیِ هر دویِ آنها را مصادره می‌کنند چون که دانستنِ این زبان در آن هنگام از سویِ سورِن خطرناک شمرده می‌شد، چون چنین می‌پنداشتند که زبانِ یونانیِ مشوّقِ تفسیرِ آزادِ عهدِ جدید است. آنها با به دست آوردنِ فتواگونه‌ای از سویِ پاپِ کِلِمَانِ هفتم [۱۵۳۴ - ۱۴۷۸] اجازه یافتند که به فرقه‌یِ بندیکت‌ها پیوندند که نسبت به فرهنگِ گیتیانه کمابیش بازتر بود. رابله در دیرِ سن‌پی‌یر دُ مایِزه با اسقفِ ژُفروآدِستیساک، اسقفِ ادیبِ به کار گماشته از سویِ فرانسوآیِ یکم [۱۵۴۷ - ۱۴۹۴]، شاهِ فرانسه در سال‌هایِ ۱۵۴۷ - ۱۵۱۵]، دیدار می‌کند که او را منتشیِ خود کرده زیرِ سایه‌یِ خود می‌گیرد. رابله با ترکِ جامه‌یِ راهبی - بی درخواستِ رسمیِ این کار، که در آن زمان همچو ارتدادِ جُرم بود - احتمالاً بین سال‌هایِ ۱۵۲۸ و ۱۵۳۰ ساکنِ پاریس می‌شود، و تحصیلاتِ پزشکی را می‌آغازد. با زنی بیوه رابطه‌یِ عاشقانه دارد و [بی ازدواج] پدرِ دو فرزند می‌شود که مشروعیتِ بخشی به آنها در ۱۵۴۰ انجام می‌گیرد.

پیشه‌ی پزشکی و نخستین اثرهای ادبی

رابله بیشترِ دورانِ کاریِ خود را وقفِ پزشکی کرده به گسترشِ دانشِ خود در این زمینه می‌کوشد بی‌آن‌که نوآوریِ مهمی‌ کند.

رابله در ۱۷ سپتامبر ۱۵۳۰ در دانشکده‌ی پزشکی مُنپلیه نام‌نویسی می‌کند، و شش هفته بعد، از آنجا گواهی‌نامه می‌گیرد. این گواهی‌نامه که در آن زمان برابرِ نخستین رتبه‌ی دانشگاهی بود، معمولاً به چندین سال آموزش نیاز دارد. به دست آوردنِ سریعِ گواهی‌نامه نشان‌دهنده‌ی دانستی‌های کتابیِ او یا آموزش‌های احتمالیِ پیشینش در پاریس است. دانشگاه در آن زمان از



رابله در سال‌های ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۵ پزشکِ بیمارستانِ اُتلِ دی‌یویِ شهرِ لیون است. خوش‌نامیِ بسیارِ برخوردار است، چون می‌توان به تجربه‌ی خود در آنجا رسمیت بخشید و، به گونه‌ای کلی‌تر، به‌روز کردنِ تخصص در آنجا به انجام

می‌رسد. در بهار ۱۵۳۱، رابله کلاسِ درسی ویژه‌ی تفسیرهایِ متن‌هایِ یونانیِ گزینِ گوده‌هی بقرات و هِنِ پِزِ مَشِکِ [Ars parva (به لاتین)، هنرِ خرد، به



رویِ مدالِ یادبودِ با چهره‌یِ رابله در موزه‌یِ آسایشگاهِ مدنیِ شهرِ لیون.
برنز، کارِ لورا کلرک و مکسانس کُلو، ۱۹۵۳

عربیِ الصَّنَاعَةُ الصَّغِيرَةُ] جالینوس برگزار می‌کند. ویژگیِ کارِ رابله در گزینشِ این مؤلفان نیست که خود مرجع اند، بلکه در برتری دادنِ نسخه‌هایِ خطیِ یونانی‌ست به جایِ نسخه‌یِ لاتینِ برآمده از ترجمه‌هایِ عربی. او هم‌چنین به گیاه‌شناسیِ دارویی می‌پردازد که با گی‌یوم پُلِسیه [۱۵۶۸ - ۱۴۹۰، اُسْقُف] درباره‌یِ آن پژوهش می‌کند، یا به آناتومی، و دستِ کم در یکی از تشریحاتِ که از سویِ گی‌یوم رُنْدِلِه [۱۵۶۶ - ۱۵۰۷، پزشک و طبیعت‌شناس] در ۱۸ اکتبرِ ۱۵۳۰ برگزار می‌شود، شرکت می‌کند.

در بهار ۱۵۳۲، رابله در شهر لیون اقامت می‌کند، در این کانون فرهنگی بزرگ با کتاب‌فروشی‌های شکوفا (که آن را شهر «هزار زبان مه‌آلود» می‌نامد [Myrelingues] ساخته‌ی رابله در کتاب سوم، فصل ۳۶). اول نوامبر، پزشک بیمارستان نتردام دُ لا پینیه‌ی پُل رُن [رود بزرگی



پشتِ مدالِ یادبودِ رابله پُل رُن در شهر لیون را نشان می‌دهد.

که از شهر لیون نیز می‌گذر] شده هر از گاهی در آنجا به درمانگری می‌پردازد. به گواهی دوستانش، چنان‌که چکامه‌ی ستایش‌آمیز ماکرن [۱۵۵۷ - ۱۴۹۰، شاعر و کارگزار شاه فرانسوآی یکم] آن را تأیید می‌کند، آوازه‌ای پایدار در زمینه‌ی کاری خود به دست می‌آورد. وانگهی، نام او در فهرست پزشکان نامداری‌ست که در سال ۱۵۵۶ در فرانکفورت [آلمان] چاپ می‌شود. این سال‌های اقامت در لیون در زمینه‌ی ادبی پُر بار اند. گزیده‌ای از آثار پزشکی را که پیش‌تر در مُنپلیه یادداشت‌هایی بر آن نوشته بود، به دست چاپ‌خانه‌دار

سیستی‌ن گریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲] به چاپ می‌رساند؛ نامه‌های پزشکی ماناردی [۱۵۳۶ - ۱۴۶۲، پزشک انسان‌باور ایتالیایی] و وصیت‌نامه‌ی کوسپیدوس [تقلیدی چیره‌دستانه از واپسین خواسته‌های یک رومی دوران باستان، لوسیوس کوسپیدوس، نوشته‌ی جولینو پمپنی یولتو (۱۴۹۷ - ۱۴۲۸) انسان‌باور ایتالیایی] را چاپ می‌کند. این جزوه‌ی حقوقی، دربرگیرنده‌ی وصیت‌نامه‌ی یک رومی و قرارداد یک خرید و فروش دوران باستان، که در پایان سده‌ی شانزدهم کشف می‌شود، حقه‌بازی دو انسان‌باور ایتالیایی از آب در می‌آید. در ۱۵۳۲، پانتاگروئل یا نام مستعار الکفریاس نازیه [ساخته‌شده از جابه‌جایی حرف‌های François Rabelais] از سوی انتشارات کلود نوری [۱۵۳۳ - ۱۴۷۰، ناشر لیونی] منتشر می‌شود که نقیضه‌گویی کتابی ست بی‌نام نویسنده به نام روی‌دادنامه‌های بزرگ و ارزبایی ناپذیر گل‌گانتوآ غول‌تیمن و سترگ، که مجموعه‌ای ست از داستان‌های تودگانه، سرشار از زبان‌آوری شادی‌آور، و الهام‌گرفته از کارستان آرتوری [آرتور شاه افسانه‌های سده‌های میانه]. شاید که رابله بیگانه نباشد در نوشتن یا چاپ این اثر همواره معمایی که از کیفیت ادبی کم‌مایه‌ای برخوردار است. موفقیت آنی نخستین رمانش بی‌شک او را در آغاز سال ۱۵۳۳ به نوشتن تقویم نجومی ریش‌خندآمیزی نسبت به خرافات وامی‌دارد که پیش‌بینی‌های پانتاگروئل نام دارد.

نام مستعار یادشده که نام کوچکش در گل‌گانتوآ به کار رفته [فصل ۷]، نشان می‌دهد که خواستی برای در هم نیامیختن آثار علمی او با خیال‌پردازی‌های غول‌آسای وی وجود دارد: [چنان‌که ژاک بولانژه (۱۹۴۴) - ۱۸۷۹، فراهم‌آورنده‌ی مجموعه‌ی آثار فرانسوا رابله در انتشارات گالیمار، مجموعه‌ی پله‌یاد، در مقدمه‌ی خود بر آثار رابله می‌نویسد:] «یک پزشک

دانشمند نمی‌توانست نام خود را بر جلد اثری نه چندان جدی بگذارد». عنوان «آهنجده‌ی آخشیش پنجم» [هم‌چنین به معنی جان‌مایه‌نویس، لُب‌لُب‌نویس] در رابطه با کیمیاگری رایج در سده‌ی شانزدهم است. گرچه این رمان نخستین در سبک زبان‌آوری شادی‌آور گنجانده می‌شود، گواهی بر دانش گسترده‌ی نویسنده‌ی آن نیز هست که خوش داشت نوشته‌ی خود را از بازگشت دادن به متن‌های باستانی و هم‌روزگار خود بیانبارد.

سفر به ایتالیا

هیچ سندی زمان دیدار ژان دُ بله [۱۵۶۰ - ۱۴۹۸، اُسقف، سیاستمدار] و رابله را به‌یقین نشان نمی‌دهد. با این‌همه اُسقف پاریس با مأموریت قانع کردن پاپ کِلِمانِ هفتم برای مرتد اعلام نکردن هانری هشتم [۱۵۴۷ - ۱۴۹۱، شاه انگلستان که کشورش را از قدرت پاپ جدا کرد] به رُم می‌رود. در آن زمان است که او رابله را در ژانویه‌ی ۱۵۳۴ تا زمان بازگشت خود در ماه آوریل همچون منشی و پزشک به خدمت می‌گیرد. نویسنده آنگاه شیفته‌ی ترکیب شهر رُم شده خواهان کشیدن نقشه‌ای برای آن است. اما در همان سال تَدیو گِرافِی رِم باستان از بارتولومه ماریلیانی [۱۵۶۶ - ۱۴۸۸، عتیقه‌شناس ایتالیایی] منتشر می‌شود که او آن را برتر از طرح خود تشخیص می‌دهد، و پس از بازبینی و تصحیح به گیریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲، چاپخانه‌دار] وامی‌گذارد.



سفرِ رابله به رُم با حمایت ژان دُ بله انجام شد. چهره‌ی کاردینال ژان دُ بله (۱۵۶۰ - ۱۴۹۲)، از نقاشی ناشناس، ۶۰ در ۵۶، کاخ بورگوار [در مرکز فرانسه]

باز چاپ پانتاگروئل در ۱۵۳۴ همراه است با تصحیح‌های املایی و انشایی بسیار، و شیوه‌ی نگارشِ نوین و افزوده‌هایی که مبارزه با سوربن را آشکار می‌کند.

از فوریه تا می ۱۵۳۵، در موقعیتی آشفته برای انجیل‌باوران [پروتستان‌ها و مخالفانِ پاپ] در پی «ماجرای اعلامیه‌ها» [بخش پنهانی اعلامیه‌ای ضد کاتولیکی حتی در دربارِ فرانسوآی یکم]، رابله ناگهان از لیون می‌رود و هیچ

ردی از خود نمی‌گذارد. در پایان سال ۱۵۳۴ یا آغاز ۱۵۳۵ دومین نقیضه‌ی رُمان سلحشوری خود گل‌گانتو آرا بیرون می‌دهد که بیشتر آمیخته به روی داده‌های سیاسی روز و سازگار با سلطنت است. در ژوئیه، ژان دُبله، که به درجه‌ی کاردینالی منصوب شده همواره در مأموریت سیاسی است، بار دیگر او را با خود به رُم می‌برد. رابله هم‌چنین به کارگزاری پشتیبان خود ژُفروآ دستیساک [۱۵۴۲ - ۹] می‌پردازد، و از جمله کار مأمور ارتباطی [agent de liaison] را برای او انجام می‌دهد.

۱۷ی ژانویه‌ی ۱۵۳۶، فتواگونه‌ای از پاپ پُل سوم [۱۵۴۹ - ۱۴۶۸] به رابله اجازه می‌دهد که به یک دیرِ پندیکتی گزیده‌ی خود بپیوندد، و به کار پزشکی نیز بپردازد به شرطی که عملِ جراحی انجام ندهد، و نزد اعتراف‌گیرنده‌ای به گزینش خود توبه کند. او هم‌چنین باید به دیرِ سنِ موردِ فوسه رفته باشد که کاردینالِ آن در آن زمان پدرِ روحانیِ مستقلی بود، و از آنجا که تبدیلِ دیر به یک کلیسایِ کُلیزی [یعنی دربرگیرنده‌ی آموزگارهای روحانی غیر کشیش یا گیتیانه] در سال ۱۵۳۳ آغاز شده بود، راهبان در آنجا روحانیانِ گیتیانه می‌شدند.

در ۱۵۴۰، رابله جزءِ همراهانِ گیوم دُبله [۱۵۴۳ - ۱۴۹۱، تاریخ‌نویس]، برادرِ کاردینالِ دُبله، اربابِ لانژه [امروز شهری در فرانسه] و فرماندارِ پِیْمِن [منطقه‌ای در شمالِ غربیِ ایتالیایِ امروز]، به تورِن [به ایتالیایی «تُرینو»، شهری در همان منطقه] می‌رود. در همین سال، فرانسوا و ژونی، فرزندانِ او که بیرون از ازدواج زاده شده بودند، از سویِ پُل سوم مشروع می‌شوند. ۹ ژانویه‌ی ۱۵۴۳، اربابِ لانژه در سنِ سَنفوریِنِ آن لی [تقریباً در مرکزِ فرانسه] می‌میرد و رابله جسدِ او را به مان [تقریباً در شمالِ غربیِ فرانسه] می‌برد که در

۵ مارس ۱۵۴۳ در آنجا به خاک سپرده می‌شود. ژُفروا دستیساک هم ۳۰ می [۱۵۴۲] می‌میرد.

سانسور و واپسین سفرهای پیاپی

در ۱۹ سپتامبر ۱۵۴۵، رابله یک امتیاز ویژه‌ی شاهی به دست می‌آورد برای چاپ کتاب موع خود که کریستین وِشِل [۱۵۵۴ - ۱۴۹۵، چاپ‌خانه‌دار و ناشر پاریسی] در ۱۵۴۶ چاپش می‌کند و رابله آن را [برای



بازسازی یک تابلوی ژول گارنیه [نقاش و گراورساز فرانسوی، ۱۸۸۹ - ۱۸۴۷]
گراور برای تابلوی ژول گارنیه در نمایشگاه ۱۸۸۰.

نخستین بار] با نام خودش امضا می‌کند. یزدان‌شناس‌های سوربن او را محکوم به الحاد می‌کنند؛ اتهامی که در تقدیم‌نامه‌ی کتاب چهارم [به کاردینال اُده دُ

شاتی‌ن (۱۵۷۱ - ۱۵۱۷) که به پروتستان‌تسم کالونی گروید] از آن یاد می‌شود. ۳۱ دسامبر ۱۵۴۶، در فهرست کتاب‌های سانسور شده‌ی دانشگاه، این رُمان نیز به دو رُمان پیشین [یانتاگروئی و گلا گانتوا] می‌پیوندد.

در مارس ۱۵۴۶، رابله از فرانسه فرار می‌کند و تا ژوئن ۱۵۴۷، یا حداکثر تا آغاز سال ۱۵۴۸، به مِس [در شمال شرقی فرانسه]، شهر آزاد شاهی [شهرهای خودمختار امپراتوری مقدس روم که مستقیماً زیر فرمان شاه بودند نه فرماندهان محلی]، پناه می‌برد. به عنوان پزشک یا مشاور به خدمت شهر در می‌آید. در خانه‌ی اتی‌ین لورنس [مِهتر و میرآخور] در کُهن شهر [نام بخشی قدیمی مِس] زندگی می‌کند. ساختمان از آن پس نام او را بر خود دارد. کتاب چهارم در بر گیرنده‌ی یادگارهایی از این توقّف در شهر مِس است، به‌ویژه زبان محلی، و نیز آیین‌ها و افسانه‌های شهر مانند گراتولی [احتمالاً آلمانی به معنای «دهشت‌انگیز»]، نام حیوانی اسطوره‌ای با ظاهر اژدها که گفته می‌شود شهر مِس را نابود کرد پیش از آن که کِلِمان مِسی، اسقف شهر در سده‌ی سوم میلادی، او را از شهر بیرون براند].

در ۱۵۴۷، شاه هانری دوم جانشین فرانسوآی یکم می‌شود. کاردینال ژان دُبله در شورای پادشاهی نگه‌داشته می‌شود، و نظارت کلیّ امور پادشاهی در ایتالیا را به دست می‌آورد. او از ژوئیه‌ی ۱۵۴۷ تا ژوئیه‌ی ۱۵۵۰ در رُم است. گرچه هیچ سندی مدّت دقیق اقامت رابله را گزارش نمی‌دهد، رابله در کنار اوست و به‌ویژه در کاوش‌های باستان‌شناسی‌ش به او کمک می‌کند.

۱۸ ژانویه‌ی ۱۵۵۱، کاردینال دُبله ریاست مذهبی کلیساهای سن مارتِن مُدن [شهری در جنوب غربی پاریس] و سن کریستف دو ژامبه [شهری در غرب پاریس] را به رابله اعطا می‌کند. رابله در مُدن سکونت ندارد، بلکه احتمالاً

در پاریس یا در کاخ سن مر [در شرق پاریس] زندگی می‌کند که در حال ساخته شدن است. تصویر این انسان‌باور همچون کشیش این شهر، افسانه‌ای سپسین است.

آخرین نوشته‌ها

در ۱۵۴۸، یازده فصل از [۶۷ فصل] کتاب چهارم چاپ می‌شود. ۶ اوت ۱۵۵۰، رابله برای چاپ همه‌ی آثار خود از شاه [هانری دوم] امتیاز ویژه دریافت می‌کند با ممنوعیت چاپ آنها و دست بردن در آنها از سوی دیگران بدون رضایت او. در همین دوره، نظارت بر چاپ‌خانه‌ها افزایش می‌گیرد با فرمان شاتوبریان [نام فرمانی از سوی شاه هانری دوم که بنا بر آن مجازات نشر کتاب‌های نامجاز مرگ بود] که یکی از ماده‌های آن کتاب‌فروش‌ها را موظف می‌کند که نسخه‌ای از فهرست کتاب‌های ممنوع از سوی سوربن را در اختیار داشته باشند. سه رمان نخست رابله از جمله‌ی آنهاست. اما محکومیت از سوی دانشگاه مانع نشر آثاری نمی‌شود که از امتیاز ویژه‌ی شاهی برخوردار اند.

نسخه‌ی کامل کتاب چهارم با نامه‌ای تقدیمی به اُده دُ کلینی [همان کاردینال اُده دُ شاتی‌ین یادشده] برای سپاس‌گزاری از تشویق‌های او، در ۱۵۵۲ منتشر می‌شود. کتاب چهارم از سوی یزدان‌شناسان سوربن محکوم می‌شود،

و چاپ آن بنابر حکم مجلس، با تاریخ یکم مارس ۱۵۵۲، به مدت دو هفته +معلق می‌شود تا تأییدیه‌ی جدیدی از سوی شاه داده شود.

۷- ژانویه ۱۵۵۳، رابله از مسئولیت‌های کلیسایی خود کناره‌گیری می‌کند. ۹ یا ۱۴ آوریل ۱۵۵۳، در خانه‌ای در خیابان باغ‌های سن پُل در پاریس [در مرکز شهر] می‌میرد؛ مرگی که چندین افسانه و حکایت باورنکردنی به‌بار آورده است، مانند این وصیت‌نامه‌ی خنده‌دار که «چیزی ندارم، بسیار



«به دنبال یک بزرگ می‌گردم شاید» گویا پاسخ داد رابله به فرستاده‌ی دُپله یا کاردینال لورن گراوور کار گوستاو دره، ۱۸۷۳.

بدهکار ام، بازمانده را به تهنی‌دستان می‌بخشم»، یا این دروغ‌بافی: «برده را بکشید، شوخی تمام شده است». در گورستان کلیسای سن پُل پاریس [ویران شد در سده‌ی هژدهم]، در پای درختی سترگ [درخت انجیر بود]، به خاک سپرده می‌شود [پس از ویرانی گورستان، استخوان‌های همه‌ی گورها در

۱۸۴۳ به کاتاکمب یا گورستانِ دُخمه‌ای پاریس منتقل شده بر هم انباشته می‌شوند که امروزه نوعی موزه‌ی کمابیش پُربیننده است].
 نه سال پس از مرگش، شانزده فصل از یک کتاب پنجمی [با نام جزیره‌ی نافوس نوا] منتشر می‌شود، و سپس چاپ کامل در ۱۵۶۴، [با نام پنجمین و دَپسین کتاب...]. بی یادکردِ مکانِ نشر و نامِ ناشر. از همان زمان، اصالت همه یا بخش‌هایی از آن موضوع بحث بس آمد بوده است. در هر حال شرح کارستان پانتاگروئلی و جست‌وجوی قُرابه‌ی ملکوتی [لا دیو بوتی La dive bouteille، از ساخته‌های رابله] با آن پایان می‌پذیرد.

آثار

پانتاگروئل

منتشر شده در سال ۱۵۳۲، پانتاگروئل با بهره‌گیری از ویژگی‌های رُمان‌های سلحشوری، و با لحنِ شادی‌آور، زندگی قهرمانی به همین نام را روایت می‌کند: زایش، آموزش، پیشامدها و پیروزی‌های جنگی. این غول، فرزندِ گارگانتوا [گران‌گاله] و بُدبک [واتک (وادهن، شگفت‌زده)]، در هنگام خشک‌سالی زاده می‌شود و نام او از همین گرفته شده است [«پانتا» به یونانی «همه»، گروئل به زبانِ موریتانی «تشنه»، که یعنی به گاهِ زایشِ او جهان همه تشنه بوده است]. پس از یک کودکیِ سراسر گُشنگیِ سیری‌ناپذیر و زور بی‌اندازه، دانشگاه‌های فرانسه را درمی‌نوردد. در پاریس، بخش معروف کتاب‌خانه‌ی [دیر] سن ویکتور [در فصل ۷ رُمان]، از ورای فهرستی تخیلی

شاخ مخالفانِ انسان‌باوری همچون دانس اسکات [۱۳۰۸ - ۱۲۶۶، یزدان‌شناس اسکاتلندی] یا نوئل بدا [۱۵۳۷ - ۱۴۷۰، استاد یزدان‌شناسی] را می‌شکند. نامه‌ی گارگانتوا [گران‌گاله]، که پسرش را تشویق می‌کند به «دریای دانش» بدل شود، از فراسوی سده‌های میانه ستایشی پُرشور از نوزایی دانش به‌جا می‌آورد. سپس پانورژ [کاردان] پدیدار می‌شود که همراه وفادار پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] می‌شود. این شخصیتِ نیرنگ‌باز پشتِ سرِ هم به



نُرک‌ها پانورژ [کاردان] را به سیخ کشیده‌اند. [در فصل ۱۴ ی پانتاگروئل، او روایت می‌کند که چگونه از دستِ آنها دررفته است.] گراوور کارِ گوستاو دُره، ۱۸۷۳

شوخی‌های بی‌رحمانه و ترفندهای بدجنسانه و دلقک‌بازی می‌پردازد. پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] استعدادِ فاضی بودنِ خود را در دعویِ حقوقیِ نامفهوم میانِ اوْمون [گوزخُلُق] و بِزکو [کون‌بوس] به اثبات می‌رساند پیش از آن‌که پانورژ [کاردان] مهارتِ ویژه‌ی خود را در مباحثه‌ی ساختگی به زبان

ایماوا اشاره با توماست [شگفت‌انگیز] نشان بدهد. دیسدان [تشنگان]، زیر فرمان شاه انارش [بی فرمان]، سرزمین امرت‌ها [نه‌چندان پیدایان] را فرامی‌گیرند، یعنی آرمان شهر را که گارگانتوا [گران‌گاله] بر آن فرمان می‌راند. پس پانتاگروئل [شاه تشنگان] به جنگ می‌رود. او و همراهانش با نیرنگ‌های باورنکردنی بر دشمنان پیروز می‌شوند: تله‌ی طناب برای سرنگون کردن ۶۶۰ سوار، و دادن فرسیون و «کُنکید» [فصل ۲۸ پانتاگروئل]؛ هر دو، گیاه شکم‌روان برای تشنه کردن دشمن ناچار به نوشیدن. اندکی بعد، پانتاگروئل [شاه تشنگان] بر گرگ‌آدم و سی‌صد غول پیروز می‌شود. ایستمن [دانا؛ آموزگار پانتاگروئل خردسال، و از دوستان و همراهان او در بزرگ‌سالی‌ش]، درمان‌شده [به دست پانتاگروئل] پس از سربردگی [فصل ۳۰]، به روایت اقامت خود در دوزخ می‌پردازد که همه‌ی سلسله‌مراتب‌های زمینی در آنجا برعکس‌اند. پس از پایان پیکارها، پانتاگروئل [شاه تشنگان] زمین‌های دیسدان [تشنگان] را از آن خود می‌کند. سپس راوی به کاوش تن غول می‌پردازد و جهانی دیگر کشف می‌کند؛ و اثر را با دادن وعده‌ی روایت کشورگشایی‌های شگفت‌انگیز دیگر به پایان می‌برد، و همزمان خواننده را فرامی‌خواند به در امان نگه داشتن خود از دوروهای زیان‌کار که دشمنان کتاب‌های پانتاگروئلی‌اند.

گارگانتوا

دومین رمان رابله، که هم‌چنان به نام الکفریاس نازیه چاپ شد، با دشواری تاریخ چاپ روبه‌رواست، و نقد امروز میان سال‌های ۱۵۳۳-۱۵۳۴ و ۱۵۳۵ تردید دارد. این مسئله به سبب سرکوب شاهی سال ۱۵۳۴ [به سبب «ماجرای

اعلامیه‌ها» در
پشتیبانی از
پروستان‌ها که
نسخه‌ای از آن در
خودِ دربار بر درِ
اتاقِ شاه
فرانسوآیِ یکم نیز
زده شده بود]
برایِ ارزیابیِ
بی‌پرواییِ گفتارِ
اهمیت دارد.
گز گانتوآ که



زاترانِ خورده همچو سبزیانه. کارِ گوستاو دره، ۱۸۷۳.

زمانِ درازی
برخوردار از

ساختی بهتر از پالنتاگروئی تشخیص داده شد، بیش‌تر به خاطرِ آموزشی بودنِ
پررنگ‌ترش بر جسته می‌شود تا به دلیلِ برتریِ سبکی. در پیش‌گفتارِ پُرآوازه‌ی
آن، راوی به خواننده‌هایِ خود هشدار می‌دهد که بر معنایِ سراسر است باز نمانند،
بلکه متن را فراتر از ظاهرِ سبک‌ش تفسیر کنند، و به جست‌وجویِ «مغزِ
پُرمایه»ی نوشته‌هایِ او بپردازند. نویسنده در واقع اشاره‌ها به روی‌دادها یا به
پرسش‌هایِ زمانِ خود را چندچندان می‌کند. داستان با اعلامِ تبارنامه‌ی قهرمان
می‌آغازد، اما مگر شعری ناخوانا برایِ خواندن به دست نمی‌دهد: حُباب‌هایِ

پادزهری [Fanfreluches antidotées]، فانفرلوش آنتی دُته؛ نک. به پانویس‌های فصل ۱ ترجمه‌ی من از گل گانتو^۱].

بخش بعدی، بارداری گارگامل [گران گولی (گیران گولی، گران گلو، گیلکی)] مادر گارگانتوآ [گران گاله] را پیش کشیده امکان بارداری یازده ماهه‌ی کودک را بیان می‌کند. گارگانتوآ [گران گاله] که رفته رفته بالنده می‌شود، هوشمندی‌هایی از خود نشان می‌دهد، به ویژه آنگاه که کون پاک‌کن را اختراع می‌کند؛ و این پدرش گران گوزیه [گران گلوگاه] را قانع می‌کند که آموزگاری برای او بیابد. پس آنگاه زیر آموزشی فرم‌باور قرار می‌گیرد که بر یادگیری ماشین‌وار استوار است و آموزش سوربن را زیر پرسش می‌برد. توپال هُلُفرن [آشفته‌ی خودرای] او را ناگزیر می‌کند که جستارها را از بر کند و آن هم برعکس؛ و استاد ژُبلن بریده [ابله مهاربسته] مجموعه‌ی آثار اسکولاستیک سده‌های میانه را برای او می‌خواند. وارد صحنه شدن پُنکرات [پُرکار]، آموزگار سرخانه، فرصتی ست برای وارد کردن اندیشه‌های انسان‌باور در مورد آموزش، و جای‌گزینی سخنوری استدلالی به جای روش‌های قیاسی. گارگانتوآ [گران گاله] و استاد جدید او و کارگزارش اُدْمُن [بخت‌آور] با مادیانی کوه‌پیکر به پاریس فرستاده می‌شوند. کنجکاوی خفه‌کننده‌ی پاریسی‌ها شاهزاده را ناگزیر می‌کند که به کلیسای نُتردام [درست در مرکز پاریس] پناه ببرد پیش از آن که مردم شهر را به شاش خود خیس کند. گارگانتوآ [گران گاله] ناقوس‌های کلیسای جامع را می‌رباید تا آنها را زنگوله‌ی مرکب خود کند، و سوفسطایی جاناتوس براگماردویی [دَبَنگ‌گُزری] برای بازپس گرفتن آنها سخنرانی ناشیانه‌ای می‌کند، و ناخواسته از سبک سوربنی مایه‌ی خنده می‌سازد. پُنکرات [پُرکار] آموزشی را به کار می‌گیرد که از کسانی همچون



برادر ژان از دیوار بستِ دیر در برابرِ سربازهای پیکرکُل دفاع می‌کند. کارِ گوستاو دره.

ویوس [۱۵۴۰ - ۱۴۹۲، فیلسوفِ اسپانیایی]، و احتمالاً از نظریه‌پردازانِ ایتالیایی همچون ویتورینو دِ فلتره [۱۴۴۶ - ۱۳۷۸، انسان‌باور] الهام گرفته

است. گارگانتوا [گران‌گاله]، هم به فعالیت‌های ذهنی می‌پردازد و هم بدنی، و بهره‌گیری از سلاح‌ها را می‌آموزد، همان‌گونه که نواختن موسیقی را.

کلوچه‌پزهای لِرنه [شهری تقریباً در غرب فرانسه، در یک کیلومتری ملک خانوادگی رابله و زادگاه او] با مُکارهای پادشاهی زدو خوردی راه می‌اندازند. شکست می‌خورند و شکایت به نزد شاه پیکرکُل [خشم‌گیر] می‌برند که تصمیم به جنگ می‌گیرد. حمله به دیواربست [دیر] سیه [یادآور دیری به همین نام در تقریباً مرکز فرانسه] با دفاع برادر ژان آنتامر [برادر ژان کوفتگان]، راهب پُرشور و نشاط که به همراهان گارگانتوا [گران‌گاله] می‌پیوندد، شکست می‌خورد. افسوس گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] از راهی شدن به جنگ و کوشش‌های سیاسی برای پرهیز از جنگ به باورهای اراسم [۱۵۳۶ - ۱۴۶۷]، فیلسوف انسان‌باور هلندی] برمی‌گردد. در برابر، سفارش‌های توسعه‌طلبانه‌ی فرمانداران پیکرکُل [خشم‌گیر] دربرگیرنده‌ی هجوی از هدف‌های امپریالیستی شارل پنجم [۱۵۵۸ - ۱۵۰۰]، شاه توانمند بخش‌هایی از اروپا] است. گارگانتوا [گران‌گاله] با پیروی از پیشرفت‌های هنر نظامی، با عقلانی کردن عملیات تابع منطقه، در حمله به لارش‌کلرمو [شهر و کاخی نزدیک زادگاه رابله، شینن] پیروز می‌شود. گارگانتوا [گران‌گاله] خود را بخشنده و بزرگوار نشان می‌دهد، هم نسبت به رقیب‌های شکست‌خورده‌ی خود، که آنها را فقط مجبور به کار در چاپ‌خانه می‌کند، و هم نسبت به هم‌پیمانان خود با بخشیدن تیول‌هایی به آنها: به ژیمناست [چم‌ورز]، کودری، به اُدمن [بخت‌آور]، مُپانسیه، به تُلِمِر [دلاور]، ریوو، به ایتیل [راست‌پرتاب]،

مُنسُرو، و به آکاما [خستگی ناپذیر]، کانده [این مکان‌ها، در فصل ۴۹، همه نام آبادی‌ها و قصرهایی در دور و بر زادگاه رابله اند].

برای پاداش دادن به برادر ژان، گارگانتوا [گران‌گاله] دستور ساخت دیر تلم را می‌دهد که نام آن در یونانی عهد جدید به معنای «خواست» است. این ساختمان به شکل شش پهلوی، در تقابل با خشکی سنتی رایج در فرقه‌های رهبانی، سرشار از غناست. یگانه قاعده‌ی آن در شعار «کُن آن‌چه خواهی» خلاصه می‌شود که بر سر در آن نوشته شده است. مایکل سکریدج [۲۰۱۸ - ۱۹۲۶]، متخصص انگلیسی ادبیات رنسانس، از مهم‌ترین رابله‌شناس‌ها، و مترجم آثار رابله به انگلیسی می‌اندیشد که «فضای عمومی کلیسا [مقصود آرمان‌شهر تلم است] فضای مسیحیت افلاطون‌گراست»، و این به نظر او احتمالاً بیانگر نقطه‌نظرهای رابله نسبت به مذهب و گرایش او به‌ویژه «به آزادی انسان مسیحی‌ست که از شریعت موسایی رها شده است». مایکل سکریدج هم‌چنین یادآوری می‌کند که «آزادی مسیحی فریاد هم‌گرایی همه‌ی آنهایی بود که مانند سن پُل چنین باور داشتند که مسیح انسان را از انقیاد شریعت رها کرده بوده است». این‌چنین، رابله پیش از هر چیز، با گرویدن به اندیشه‌های انسان‌باور دوران خود، بازگشت به ارزش‌های بنیادی مسیحیت را موعظه می‌کند. آزادی تلمی‌ها ناسازوارانه تقریباً همیشه با زندگی مشترک همراه است. آنها «نیکان طبیعی» اند، یعنی پرهیزگاران، پس حس آبرومندی آنها رواداری ضابطه‌ی اخلاقی را متعادل می‌کند.

کتاب سوم

چاپ شده در ۱۵۴۶ با نام فرانسوا رابله، برخوردار از امتیازِ فرانسوای یکم، و سپس هانری دوم برای چاپ ۱۵۵۲، کتاب سوم همانند رُمان‌های دیگر از سوی سوربن محکوم می‌شود. گفتارهای شخصیت‌ها، به‌ویژه گفت‌وگوی میان پانتاگروئل [شاه تشنگان] و پانورژ [کاردان]، جای‌گزین شکل روی‌دادنامه می‌شود. در واقع پانورژ [کاردان]، دودل میان گرایش به



پانورژ [کاردان]، پس از استفاده‌ی بی‌نتیجه از پیش‌گویی و مشورت با دانشمندان، از دلفک^۱ نریوله [دلفک شاه فرانسوای یکم، ۱۵۳۶ - ۱۴۷۹] نظرخواهی می‌کند.

یک زن و ترس از قرمساق شدن، تردید می‌کند که ازدواج کند. پس خود را به روش‌های غیب‌گویی مانند تعبیر خواب و فال‌گیری و استخاره می‌سپارد، و با مرجع‌هایی دارای دانش الهامی مشورت می‌کند، مانند سیبیل پانزو [پانزو نام

یک آبادیِ نزدیکِ شین است، نازدکابر [دماغ بُر] لال، آشنایانِ غیرِ مذهبی همچون یزدان‌شناسِ هیپوتاده [تاده از ریشه‌ی آرامی یعنی دلاور و از ریشه‌ی یونانی یعنی خداداد] یا فیلسوفِ تروییکان، یا کسانِ گرفتارِ دیوانگی مانندِ تریوله [۱۵۳۶ - ۱۴۷۹، دلکِ دربارِ فرانسوآیِ یکم]. احتمال می‌رود که

چندین شخصیتِ پیش‌گو به اشخاصِ واقعی بازگشت بدهند:

رُندیلیس مجسم‌کننده‌ی رُندله‌ی پزشک [دوستِ رابله، نویسنده‌ی پژوهشی بر بیماری‌های زنان] است؛ هر تریایِ باطن‌گرا با کُرنلیوس آگریپا [کیمیاگرِ هوادارِ زنان] مربوط می‌شود. یکی از ویژگی‌های شادی‌آورِ داستان بر تفسیرهای متضادی استوار است که پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] و پانورژ [کاردان] روایت می‌کنند، ساختاری که از همان فصلِ سوم با مدحِ متناقضِ بدهکاری‌ها اعلام می‌شود.

شخصیت‌ها هم‌چنین پویاییِ آشکاری نشان می‌دهند. پانورژ [کاردان] در سنجش با پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] کم‌تر نیرنگ‌ساز آشکار می‌شود، و در ادعایِ خود مبنی بر تبدیلِ همه‌ی نشانه‌ها به نفعِ خود، و نیز در خودداری از توجه به توصیه‌هایی که خود درخواست می‌کند، کمابیش کندذهن است. فریب‌خورده‌ی «خوددوستی» یا عشقِ به خود، هر تریایِ با پیش‌گویی‌هایِ شوم را [که احتمالاً کاریکاتورِ کیمیاگرِ آلمانی کُرنلیوس آگریپایِ نیشهایی (۱۵۳۵ - ۱۴۸۶) است در فصلِ ۲۵] به هرزگی‌هایی متهم می‌کند که از خودش سر می‌زند. فرهنگِ او به کارِ فضل‌فروشیِ او می‌آید، نه به کارِ خردش.

برعکس، پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] با از دست دادنِ فراخ‌رویِ غولیِ خود به تعادلِ بیش‌تری می‌رسد.

شخصیت‌ها سرانجام بر آن می‌شوند که به دریا بزنند تا بروند پیش‌گویِ قَرابه‌یِ ملکوتی را به پرسش بگیرند. فصل‌هایِ پایانی به ستایشِ پانتاگروئل‌دانه اختصاص دارد، گیاهی با خاصیت‌هایِ معجزه‌آسا که از ویژگی‌هایِ شاه‌دانه و کتان برخوردار است. راویِ خود واردِ داستان می‌شود با توصیفِ دقیقِ آن، نخست همچو طبیعت‌گراییِ الهام‌گرفته از پلین [سده‌یِ یکم میلادی، تاریخ‌نویس و فیلسوف] و شارل‌اتی‌ین [۱۵۶۴ - ۱۵۰۴، پزشک و نویسنده]، و سپس با گسترش دادنِ توانایی‌هایِ خود با تغزلیِ سرشار از اشاره‌هایِ اسطوره‌ای.

کتابِ چهارم

یک چاپِ نخستینی از پیش‌نویسِ کتابِ چهارم در ۱۵۴۸ منتشر می‌شود که یازده فصل دارد [به جایِ پنجاه‌وهفت در ۱۵۵۲] با اشتباه‌هایِ چاپیِ پُرشمار. جنبه‌یِ شلخته‌یِ آن چگونگیِ چنین چاپی را مرموز می‌کند، به‌ویژه برایِ نویسنده‌ای بحث‌برانگیز. پیش‌گفتار بر ضدِ هتاکانِ اعلامِ جرم می‌کند اما ادامه‌یِ داستان هیچ سخنِ بحث‌برانگیزی پیش نمی‌کشد. با این‌همه، درجا دربردارنده‌یِ پُرآوازه‌ترین کارستانِ رابلگانه است، یعنی طوفان در دریا و گوسفندهایِ بانورژ، و نیز طرحِ کلیِ خطِّ روایی که از سفرِ پُرهنگامه‌یِ نامنظمی ساخته شده است.

کتابِ چهارم ۱۵۵۲، چاپِ میشلِ فزاندا [ناشر]، پس سفرِ پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] و همراهانِ او را روایت می‌کند که رهسپار شده‌اند تا پاسخِ قَرابه‌یِ ملکوتی را جويا شوند. این قَرابه، که حرفِ چندان‌ی از آن به میان

نمی‌آید، در واقع بهانه‌ای برای کشف یا تنها یادکردی از چهارده جزیره می‌شود که فضای تخیلی آنها نمایان شدن آشفته‌گی‌های دوره را ممکن می‌کند. توقّف نخست، جزیره‌ی مدامُثی [از یونانی، به معنی هیچ‌جا، فصل دوم]، با یک بازارِ مکاره از جهانِ شگفت‌انگیزی پرده برمی‌دارد: اِیستِمن یک نقاشی مُثَل افلاطونی

می‌خرد، و
پانتاگروئل [شاه
تشنگان] سه
اسبِ شاحدار.
زبان‌آوری
شادی‌آورِ رابله
سپس با بخش
گوسفندهای
پانورژ تأیید
می‌شود که در
جریانِ آن
بازرگانِ دندنو
[هالو] همه‌ی
گلّه‌ی خود را از
دست می‌دهد،
یا هنگامِ هجو
کارنوالی



در دریا، نزدیکِ جزیره‌ی چموش [فاروش Farouche (در متن)]،
کَلَه‌گَنده [فیستِر Physetere (در متن) نامِ علمیِ ماهی cachalot
به معنی کَلَه‌گَنده]، دیوِ دریایی، به ناوِ پانتاگروئل حمله می‌کند.
گراوور، گوستاو دُرّه.

شیکانوها [مأمورهای اجرا]، که زندگی خود را با کُتک خوردن می گذرانند. خفگی برنگاری [غول بزرگ، فصل ۱۷] با کره بر جزیره‌ی توهو و بوهو [عبری، نک. به سفر پیدایش، یک، ۲: نهی و بایر] امکان فهرستی از مرگ‌های شگفت‌انگیز را فراهم می‌آورد. این، با موضوع خود، به گفت‌وگو بر جزیره‌ی مکرئن [بنا بر تعریف خود رابله، فصل ۲۵، از یونانی به معنی پیرمرد] در باره‌ی مفهوم‌های غیر مذهبی و مسیحی جاودانگی روح می‌پیوندد.

رابله یک طرح سنتی فرهنگ سده‌های میانه را با جنگ آندوی‌ها [(تلفظ: مانند «آن کوی‌ها»؛ معنی: سوسیسی، زویج؛ توسعاً، احمق؛ ساکنان جزیره‌ی «فاروش» به معنی «چَموش»، فصل ۴۱] از سر می‌گیرد. آندوی‌ها، متحدان مردی‌گر [یا مَعدی‌گر، سه‌شنبه‌ی شادخواری، آخرین روز کارنوال و روز پیش از آغاز دوره‌ی کم‌خواری در مسیحیت]، به پانتاگروئل [شاه‌تشنگان] حمله می‌کنند چون که او را با دشمن خود کوآرس‌من‌پُرنان [در متن رابله به معنای «روزه»، و نیز احتمالاً کنایه از شاه شارل پنجم] عوضی می‌گیرند. رقابت میان پاپ‌فیگان [پاپ‌خندخ‌یشان؛ مُرتدهایی که پاپ را ریش‌خند می‌کنند، فصل ۴۵]، دشمن‌های واتیکان، و پایمَنان [پاپ‌چاکران؛ طرفدارهای و سواسی پاپ، فصل ۴۵]، پاپ‌پرست‌ها، نشانگر تنش‌های مذهبی اند. رابله خدا انگاشتن پاپ و هم‌چنین به اصطلاح تقدس فتواها را به ریش‌خند می‌گیرد. زبان بارها درون‌مایه‌ی بنیادی داستان است، به‌ویژه هنگام کشف اناسن [جزیره؛ به معنی «دماغ‌بریده»، که نوعی مجازات دشمنان هم بود؛ فصل نهم]، آنگاه که نام ساکنان پیمان‌های آنها و وابستگی‌های خانوادگی‌شان را مشخص می‌کند، و حتی بیش‌تر هنگام اعجاز گفتارهای یخ‌وارفته [ترکیبی که رابله از چلیو کالکاگینی (۱۵۴۱ - ۱۴۷۹)، دانشمند انسان‌باور ایتالیایی گرفته با آن عنوان

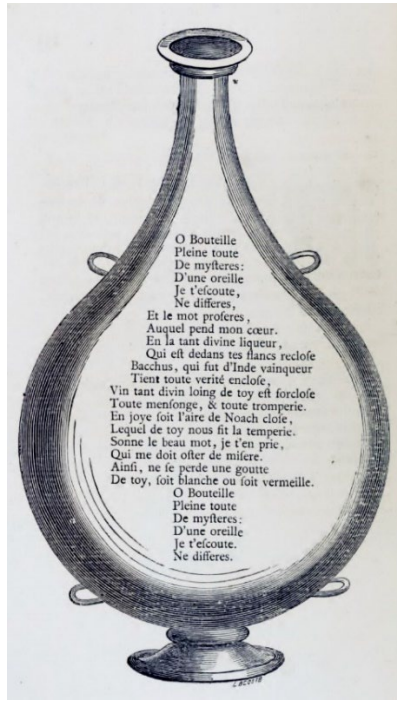
فصل ۵۵ کتاب چهارم را نوشته است: «چه گونه پانتاگروئل در قلب دریا گفتارهای گوناگون یخ‌وارفته شنید». آنجا که با رسیدن به آب‌های یخ‌زده، گروه صداهایی می‌شنوند که نمی‌دانند از کجا می‌آید. اینها گفتارها و همه‌هایی‌اند که در یخ زندانی مانده‌اند. سر باز زدن پانتاگروئل [شاه تشنگان] از نگه‌داری این گفتارها نشان از پوچی آن دارد: زبان اندوخته نمی‌شود بلکه از رابطه‌ی میان گویندگان می‌زید.

درون‌مایه‌ی خورد و خوراک را سفر با احضار یک غول، والاجاه گستر [از یونانی، به معنی شکم، اشتها؛ فصل ۵۷]، گسترش می‌دهد. بر جزیره‌ی او، این نماد گرسنگی مورد پرستش درونه‌گوها، آنگستریمیت‌ها [Engastrimythe، از یونانی ἑγγαστρίμυθος، (در+شکم+گفتار)]، و گسترولاترها [Gastrolatres شکموها] است که خود دل‌مشغولان شکم‌های خویش‌اند. این پرستش دوگانه هوش را برمی‌انگیزد، و گاهی اختراع‌های سودمند (کشاورزی، گاری‌ها)، و گاهی هم زبان‌آور (آتشبارها) را به بار می‌آورد. شخصیت‌های اصلی نیز در جلوی جزیره‌ی شانیف [دورویی به عبری، فصل ۶۳]، که ساکنانش دورو‌اند، خود را سیر می‌کنند. مهمانی‌ای که آنها برای خود راه می‌اندازند، یادآور سین [Cène، شام آخر مسیح] است و بیانگر اعتمادی پُرآرامش به خدا که با نیش‌های ریش‌خندآمیز خطاب به کلیسا در تضاد قرار می‌گیرد. گانابن [«دزدان» به عبری، فصل ۶۶]، آخرین جزیره‌ی رُمان، دزدهایی را در خود پناه می‌دهد که مایع پهلوی گرفتن کشتی می‌شوند. پانتاگروئل [شاه تشنگان] تویی شلیک می‌کند تا پانورژ [کاردان] را که در انبار کشتی پناه گرفته، بترساند. پانورژ [کاردان] از ترس به خودش می‌ریزند،

پیش از آن‌که با فصاحت و ریش‌خند بر دلاوری خود و گه‌های خود پاسخ دندان‌شکنی بدهد.

کتاب پنجم (منتسب به رابله)

در ۱۵۶۲، یعنی نه سال پس از مرگ رابله، جزیره‌ای ناقوس‌نوا، چاپ جزیری کتاب پنجم، دربرگیرنده‌ی ۱۶ فصل نخست، منتشر می‌شود. دو سال پس از آن، نسخه‌ای دارای ۴۷ فصل انتشار می‌یابد. یک نسخه‌ی خطی هم در کتاب‌خانه‌ی ملی [فرانسه] نگه‌داری می‌شود. از همان سده‌ی ۱۷، اصالت این اثر پسامرگی به پرسش گرفته می‌شود. گرچه به نظر محتمل می‌رسد که اینها چرک‌نویس‌های دست‌کاری‌شده به دست ناشران باشند، در پایان سده‌ی بیستم هم‌چنان جانب‌گیری‌های متضاد مخالف و موافق انتساب این متن به رابله هم‌زیستی دارند.



سرودِ پایِ کوبیِ انگوران [جشنی در بزرگداشتِ باکوس در یونان]، یا چکامه‌یِ باکوسی،
که موبدبانو بکبک [عبری، به معنی قَرابه، بطری] در پیشواز از سخنِ قَرابه‌یِ ملکوتی
می‌خواند. [از کتاب پنجم]، گراوور کارِ یک ناشناس، با امضایِ لاکُست Lacoste.

کتابِ پنجمِ پی‌گیری و به انجام رسیِ جست‌وجویِ قَرابه‌یِ ملکوتی نشان
می‌دهد که پانتاگروئل [شاهِ تشنگان] و همراهانش به خاطرِ آن در دریا سفر
می‌کنند.

داستان بخش‌های هجوآمیز و بهره‌گیری‌های نابِ تخیل را با لحنی اغلب خشن‌تر از رُمان‌های پیشین پشتِ سرِ هم به کار می‌برد. بخشی که در جزیره‌ی نافوس نوا، مسکنِ پرنده‌هایی همچون کاردیگو [از کاردینال + پسوندِ تحقیرِ گو = کاردینالک، کاردینالچه؛ فصل ۲] با اوگو [اسقف + پسوندِ تحقیرِ گو = اُسقفک، اُسقفچه؛ فصل ۲] می‌گذرد، سازمان‌دهیِ این جهانیِ روحانیِ بیکاره و فرقه‌گرا را محکوم می‌کند. پس از جزیره‌ی آهن‌مایه‌ی دارایِ درختانِ جنگ‌افزار [فصل ۹]، و جزیره‌ی کلک‌زنیِ یادآورِ بازی‌هایِ بخت‌آزمایی [فصل ۱۰]، رسیدن به جزیره‌ی گُرَبگانِ رداپوش [فصل ۱۱] تصویری سیاه از عدالتی فاسد و دمدمی رسم می‌کند. این دریانوردی گروه را به سویِ قلمرویِ آخشیخ پنجم می‌برد، سرزمینی که ملکه آنته‌لشی [از یونانی، به معنی کارآیی؛ فصل ۱۸] در آنجا هنرِ خردمندی با ظرافت‌هایِ حسّاس و حتّی افراطی را رواج می‌دهد. پس از گذر از کرانه‌ی جزیره‌ی اُدھا [به معنی چکامه‌ها، فصل ۲۵]، که آنجا خود «راه‌ها ره پیمایند»، گروه با برادرانِ فردُن [نامِ فرقه، به معنی مُناجات؛ فصل ۲۶] روبه‌رو می‌شود که راهب‌هایی با آیین‌هایِ خشک اند، به‌ظاهر پرهیزگار اما به‌واقع خوش‌گذران. در این سرزمینِ توهم که کشورِ ساتن است [فصل ۲۹]، اوی‌دیر [به معنی شایعه؛ فصل ۳۰] یک مدرسه‌ی شایعه‌ها و اندیشه‌هایِ قالبی و افتراها را اداره می‌کند. پس از این مرحله‌هایِ آلوده به رسوایی، یک ساکنِ لانتِرنوآ [فانوس؛ فصل ۳۲] شخصیت‌ها را به سویِ معبدِ پیش‌گو راه‌نمایی می‌کند که جایی پُر از دیوارنگارهایِ باکوسی است. جلویِ یک چشمه که می‌رسند، موبدبانو بکبوک به پانورژ [کاردان] کمک می‌کند که واژه‌ی قَراهِیِ ملکوتی را دریافت کند: «تَرَنک» [فصل ۴۴]، که یعنی

بنوشید [نوش]، و با این تشویق به نوشتن، هر کس را به جست‌وجوی شخصی حقیقت وامی‌دارد.

تقویم‌های نجومی و پیش‌گویی‌ها

تقویم‌های نجومی و پیش‌گویی‌ها، که در سده‌ی شانزدهم بسیار رایج بودند،



هرتیا [آقای تریا، کتابه از هاتری کورنلیوس آگریا (۱۵۳۵ - ۱۴۸۵)، دانشمند باطنی، فصل ۲۵]، شخصیت کتاب سوم، با روش‌های بی‌معنی خود برای پیش‌گویی، از جمله ستاره‌شناسی، به ریش‌خند گرفته می‌شود. گواش، کار موریس ساندر (۱۸۸۹ - ۱۸۲۳)

مشاهده‌های ستاره‌شناسی و پیش‌بینی‌های هواشناسی و سفارش‌های بهداشتی را با هم قاطی می‌کنند. ستاره‌شناسی در آن زمان نقش مهمی در اندیشه‌ی علمی دارد و شهادت‌های چرب‌زبانانه تأیید می‌کنند که رابطه خود در این زمینه درخشیده است. گرچه بیش‌تر انجیل‌باوران به تأثیر اجرام آسمانی بر پدیده‌های طبیعی و بر تن انسان باور دارند، با این‌همه استفاده‌ی زیاده‌روانه و ماجراجویانه‌ی

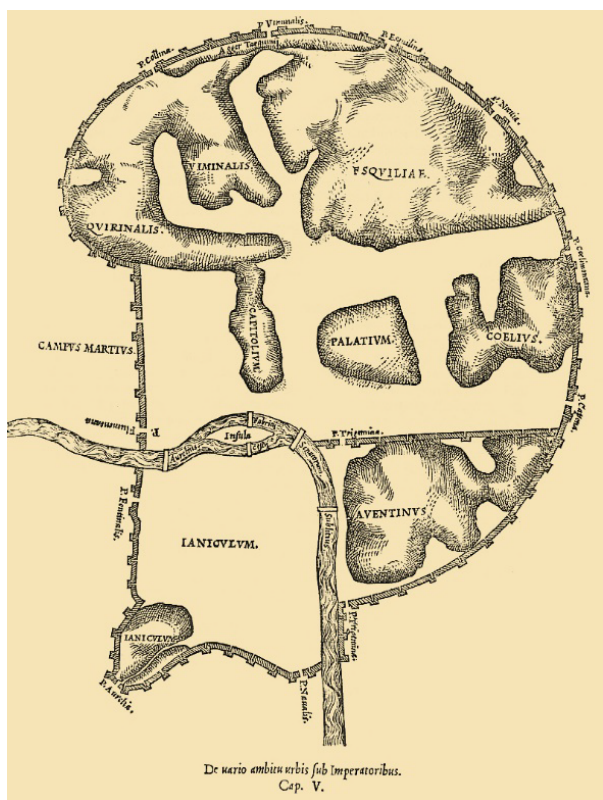
این رشته را، که دُگمِ مشیتِ الهی را زیرِ پرسش می‌برد و از خوش‌باوریِ عوام رونق می‌گیرد، رد می‌کند. رابله اگر چند تقویمِ نجومی چاپ می‌کند (۱۵۳۵ و ۱۵۳۳)، زیاده‌روی‌های ستاره‌شناس‌ها را در پیش‌بینی‌های پانتاگروئلی به ریش‌خند می‌گیرد. این نقیضه، که ابتدا برای سالِ ۱۵۳۳ نوشته شد، چندین بار به روز شد (برای سال‌های ۱۵۳۵، ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸) پیش از آن‌که جای خود را به چاپِ «برای سالِ جاودانه» بدهد.

سایه‌ستیزی

[سایه‌ستیزی *Sciomachie* (در متن) از یونانی *σκιαμαχία* به معنی «پیکار با یک سایه» است] منتشر شده در ۱۵۴۹، سایه‌ستیزی از مهمانی‌ای باشکوه و نبردی ساختگی یاد می‌کند که به افتخارِ تولدِ لوییِ ارلِ آن [۱۵۵۰ - ۱۵۴۹]، دومین پسرِ هانری دوم است. اگر طغیانِ رودِ تیبر [در ایتالیا] مانع می‌شود که ناونازی (نبرد دریایی) [*naumachie* (در متن) از یونانی *ναυμαχία* به معنی نمایشی از نبرد دریایی] اجرا شود، برخوردِ زمینی محاصره‌ای را به صحنه می‌کشد که هدفش آزاد کردنِ زنِ خدا دیان [دیان = خدا؛ خدای زایش] است. داستانِ این جشن‌ها دست‌ودل‌بازی و کوششِ ژان دُبله را به نشان می‌دهد تا تصویرِ پادشاهیِ فرانسه بدرخشد. این داستان به شکلِ نامه‌ای ست خطاب به کاردینالِ دُگیز [شارل دُلورن، ۱۵۷۴ - ۱۵۲۴]، از پستی‌بان‌هایِ رابله]، گروهِ رقیبِ خانواده‌ی بله، که خود خالی از طنز نیست. در واقع، رابله از یک گزارشِ آنتونیو بوناگُرسی [منشی ایتالیاییِ کاردینالِ ایتالیاییِ هیپولیت دومِ اِستی، ۱۵۷۲ - ۱۵۰۹] الهام می‌گیرد، و لفافِ نامه‌نگاری جنبه‌ای کمتر رسمی و پس واقع‌گرایانه‌تر به توصیف می‌دهد.

کتاب‌های علمی

رابله چندین تقدیم‌نامه به لاتین می‌نویسد که برای نوشته‌های قدیمی او و آن‌چه در ایتالیا نوشته بود، کارِ پیش‌گفتار را می‌کنند. این چنین، چاپِ جلدِ دومِ نامه‌هایِ ماناردی [جیووانی ماناردی (۱۵۳۶ - ۱۴۶۲)، پزشکِ ایتالیایی] در ژوئن ۱۵۳۲ با نامه‌ای خطاب به آندره تریکو [۱۵۵۸ - ۱۴۸۸، حقوق‌دان] همچون درآمد می‌آغازد که رابله در آن ستایشِ خود را نسبت به ماناردی، احیاکننده‌ی «پزشکیِ قدیم و اصیل»، بر خلافِ پیروانِ یک سنتِ منسوخ که چسبیده اند به «ماجرایی از خطاها»، بیان می‌کند. گرچه شوخی‌ها و مقایسه‌هایِ پُراستعاره سبکِ رُمان‌نویس را به یاد می‌آورد، تأسّف خوردن از زودباوریِ تودگانه و آرزویِ نوسازیِ علمی در نزدِ بسیاری از هم‌روزگارانِ او مشترک بود. در همان سال، سباستیّین گریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲، ناشر و کتاب‌فروش] مایل است متن‌هایِ بُقراط [سده‌ی چهارم - پنجم پیش از م.] و جالینوس [۲۰۰ - ۱۲۹] را با تفسیرهایِ رابله به چاپ برساند. رابله، با تقدیمِ کارِ خود به ژُفروآ دِستیساک، به‌ویژه هشیاریِ بسیار در باره‌ی کتاب‌هایِ پزشکی را یادآور می‌شود که وجودِ نادرستی‌ها در آنها پیامدهایِ مرگ‌آور به بار می‌آورند. گزینشِ قطعِ کوچک برای این چاپ، اندازه‌ی ۱۶ [تقریباً ۱۶ در ۱۲ سانتی‌متر]، ویژگیِ یگانه‌ای به آن می‌بخشد که با خواستِ دست‌یافتنی کردنِ نسخه‌ی همه‌فهمِ این نوشته‌هایِ فنی برایِ دانشجویان توجیه می‌شود.



نقشه‌ی رم گرفته از جای‌نگاری مارلیانی [۱۵۶۶ - ۱۴۸۸].

دو بازمانده‌ی جعلی دورانِ باستان که رابله به چاپ سپرد، یعنی وصیت‌نامه‌ی لوسیوس کوسپیدیوس و قراردادِ فروشِ کولیتا [هر دو در ۱۵۳۲]، به امری بوشار [؟ - حدود ۱۴۹۰، انسان‌باورِ فرانسوی، نویسنده‌ی ستایشِ جنسِ زنانه] تقدیم شده‌اند، و به ترتیب به دستِ پُمپنی‌ولتو [۱۴۹۷

۱۴۲۸، عتیقه‌شناس و انسان‌باور ایتالیایی] و جیووانی پُتتانو [۱۵۰۳ - ۱۴۲۶، سیاستمدار انسان‌باور ایتالیایی] نوشته شده‌اند. در موردِ اولی، گرچه زبانِ لاتینِ آن به‌راستی از واژگانِ سیسرونی و ژوستینی مایه می‌گیرد، ناشی‌گری‌های بسیار یا غرابت‌های نامعمول برای یک وصیت‌نامه‌ی رومی در آن هست، مانند ابهام‌های مکانی یا نام‌های بردگان که از پلوت [۱۸۴ - ۲۵۴ پیش از م.] نمایش‌نامه‌نویس لاتین] وام گرفته شده‌اند. چاخانِ دومی، مشکوک‌تر، دارای اصطلاح‌های خودمانی و نام‌های نابه‌جا است. با این‌همه تا سده‌ی هژدهم، بازچاپ‌ها مشکوک به کلاه‌برداری نمی‌شوند، هرچند که در ۱۵۸۷ سراسقف آنتوان اُگوستن [۱۵۸۶ - ۱۵۱۷، اسپانیایی] درجا بوهایی برده بود. گرچه فرضیه‌ی یک شوخی هماهنگ شده از سوی خودِ رابله چندان واقعی به نظر نمی‌رسد، تصاحبِ متن به وسیله‌ی او یک راز باقی مانده است. آخرین نامه، خطاب به ژان دُبله، جای‌نگاری رُم باستان اثرِ بارتولومئو مارلیانی [۱۵۶۶ - ۱۴۸۸، عتیقه‌شناس و جای‌نگار ایتالیایی] را آغاز می‌کند. نویسنده طرحِ ناکام‌مانده‌ی تنظیمِ نقشه‌های رُم باستان را بر اساسِ یک ساعتِ آفتابی شرح می‌دهد، شیوه‌ای که او به‌اشتباه آن را به تالسِ میله‌ای [سده‌ی هفتم - ششم پیش از م.] نسبت می‌دهد در حالی که در واقع وام‌دارِ اناکسیمِن [حدودِ ۵۲۵ پیش از م. - حدودِ ۵۸۵ پیش از م.]، فیلسوفِ یونانی] است. پیش‌کسوتِ او، عتیقه‌فروشی میلانی که هم‌چنین با حلقه‌ی کاردینال هم‌نشینی داشت، نقشه‌ی او را از فرازِ تپه‌های شهر می‌کشید. کارِ او، که رابله و گریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲، ناشر] آن را بازبینی کردند، این‌چنین از اشتباه‌های سرلوحه‌ها و حروف‌چینی در امان ماند و هم‌چنین فهرستی به آن افزوده شد، و نمایانگرِ

شورو شوقِ رابله‌ی انسان‌باور و پشتیبانِ او برای باستان‌شناسی و به طورِ عام برای دورانِ باستان است.

رابله گویا رساله‌ای [به لاتین که دیگر در دست نیست] در هنرِ سپاهی‌گری نوشته بوده به نامِ یزنگ‌هایِ ربابِ لائزه در سوئین جنگ‌هایِ پادشاهی [جنگِ سوم علیه شارل پنجم، در ۱۵۴۱]. این متن، که شارل پرا [۱۹۷۶ - ۱۸۹۹، استادِ دانشگاه] گویا [یگانه نسخه‌ی بازمانده‌ی دیگر نابوده‌ی (!) ترجمه‌ی] آن را در ۱۹۳۲ در بساطِ یک کتاب‌فروش در پاریس [کنارِ رودِ سن] شناسایی کرد، در ۱۵۸۵ از سویِ آنتوان دو وردیه [۱۶۰۰ - ۱۵۴۴، کتاب‌شناس انسان‌باور] یاد شده است که می‌نویسد کلود ماسو [؟، مترجم] آن را به فرانسه ترجمه کرده است. یزنگ‌ها گویا در ۱۵۳۹ در انتشاراتِ سیاستی‌ین گریف چاپ شده بوده، و در باره‌ی سیاستِ نظامیِ گیوم دُ بله در ایتالیا و آلمان و سوئیس بوده است. این متن پژوهاکی ست از نیرنگ در بخش‌هایِ حماسیِ کارستانِ پانتاگروئلی.

فعالیّت انتشاراتی

شعارِ رابله («به نیک‌بختی با خدا»)، جزیی یا کامل، بر رویِ ۳۱ کتاب یافته شده است، و گاهی همراه با علامتی که نشان‌دهنده‌ی تیرِ خرابایی ست با دو صلیب بر رویِ آن، سوار بر پرنده‌ای و در میان‌گرفته به حلقه‌ای از پیچک. این، همکاریِ او را همچون ناشر و به ندرت همچون نویسنده با چاپ‌خانه‌دارهایی همچون سیاستیان گریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲]، فرانسوا ژوست [۱۵۴۷ - حدودِ ۱۴۹۰] و پی‌یر دو سنت لوسی [۱۵۵۸ - حدودِ ۱۴۹۰] نشان می‌دهد.

کتاب‌هایی که رابطه منتشر کرد، دل‌بستگی به زبان‌شناسی تاریخی پزشکی (چاپ فهرست‌های بقراطی و جالینوسی)، اشاعه‌ی زبان یونانی (نامه‌ها و بخش‌هایی از آثار آنتز پلینی‌ن [۱۴۹۴ - ۱۴۵۴]، انسان‌باور ایتالیایی) و شعر مجلی (کلیمان مارو [۱۵۴۴ - ۱۴۹۶]، شاعر) یا مجموعه‌ی گچین‌های هکتومفیل [دارای صد عشق] - گچین‌های متعوضی [از لئون باتیستا آلبرتی (۱۴۷۲ - ۱۴۰۴)]، ترجمه از ایتالیایی به فرانسه) را نشان می‌دهد.

فعالیت انتشاراتی رابطه نمایانگر گرایشی برای برتری دادن به کامل‌ترین نسخه‌ی یک متن به زبان اصالت آن، و ترجیح نه نظام‌دار برای املا‌ی ریشه‌یابانه و کار بس‌آمد بر فهرست‌ها و حاشیه‌های متن‌هاست.

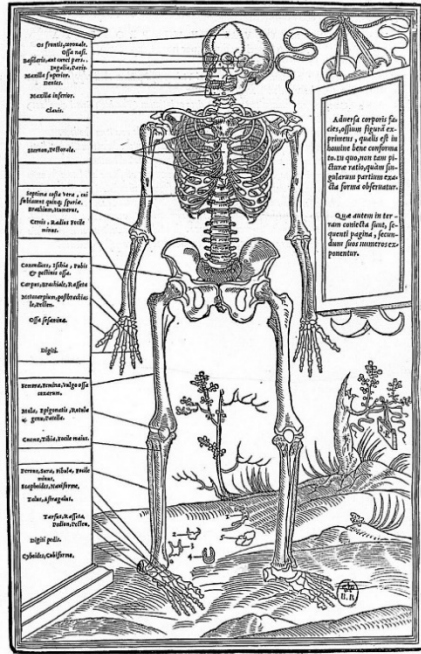
دانش دانش‌نامه‌ای

دانشمند رنسانس

رابطه، هم‌چندان چیره‌دست در پزشکی که در حقوق و فلسفه، و نماینده‌ی نامی «چاه و ورطه‌ی راستین دانش‌نامه» [یانتاگروئی، فصل ۲۰؛ در ستایش پانورژ؛ نخستین کاربرد واژه‌ی «آنسیکلوپدی» (۱۵۳۲)]، به معنای «دانش در همه‌ی زمینه‌ها»، در زبان فرانسه، کنجکاو‌ی سیری‌ناپذیری در آثار خود نشان می‌دهد. به شیوه‌ای طنزآمیز یا نه، به نویسنده‌های بسیاری به نام بازگشت می‌دهد. رمان‌های او برای بحث‌های دانشمندان، و ارائه‌ی منبع‌ها و کشمکش‌های علمی، جایگاه مهمی در نظر می‌گیرد. ستودن پیشینیان او را به تکرار اشاره‌های تاریخی یا اسطوره‌ی باستان وامی‌دارد، که البته این آخری به

گونه‌ای زنده در جست‌وجوی پانتاگروئلی گنجانده شده است. شناخت او، نه تنها از زبان لاتین کلاسیک، بلکه هم‌چنین از یونانی و عبری، گواه تعلق او به انسان‌باوری‌ست. این‌چنین، سیسرون [۴۳ پیش از م. - ۱۰۶ پیش از م.] را همچون نمونه سفارش می‌کند، واژگان خود را و نام‌های خاص را به زبان عبری زینت می‌دهد، و دل‌بستگی بسیار به پلینیوس [پلین، ۷۹ پس از م. - بین ۲۳ و ۲۴ پس از م. فیلسوف رومی] و مؤلفانی همچون وارن [۲۷ پیش از م. - ۱۱۶ پیش از م.]، دانشمند رومی، اولوژل [۱۸۰ - بین ۱۲۳ و ۱۳۰، دستورنویس لاتین]، یا پلوتارک [۱۲۵ - حدود ۴۶] و اُوید [۱۷ یا ۱۸ ی. پس از م. - ۴۳ پیش از م.] نشان می‌دهد.

لوسی‌ن [۱۸۰ - حدود ۱۲۰، سخنور و طنزنویس]، بی‌گزارف‌گویی در تأثیر او، استفاده‌ی بازی‌گوشانه از یک میراث فکری را، در هم آمیزی جدی و شوخی، بهره‌گیری بس‌آمد از گفت‌آوردها، و زدودن مرز میان واقعی و شگفتی‌آور را به رابله الهام می‌بخشد. اما تورنی [اهل شهر تورن، مقصود رابله است] برای رسیدن به یک آفرینشگری سرشارتر بر فرهنگی گسترده‌تر تکیه می‌کند. در میان نویسندگان محبوب او، افلاطون با تناوب ستایش و ریش‌خند دیده می‌شود. اگر گز گانتو آدرون‌مایه‌ی «فیلسوف‌شهریار» را باز به کار



می‌گیرد، کتابِ سوم
افلاطون‌گراییِ انتزاعی و
محفلِ آن روزگار را به
ریش‌خند می‌کشد.

رسالتِ پزشکیِ او
در درون‌مایه‌هایِ کارِ
نویسنده دیده می‌شود
که زبانِ فنیِ غنابخشِ
توصیف‌هایِ او از تنِ
انسان و بیماری‌ها را در
اختیارش می‌گذارد، و
بیش‌تر حتی، چراکه
پزشکی در آن روزگار
مفاهیمی از تاریخ

طبیعی، شیمیِ دارویی،
و حتیِ شناره‌شناسیِ راه،
برایِ انجامِ کارِ در
ساعتِ سعد، در بر

تشریحِ اندام‌هایِ تنِ انسان اثرِ شارل اِتی‌بن یک میان‌متنِ
پزشکی برایِ توصیفِ کَرْنِمِنس [از یونانی به معنی
«شگفتی‌دوست»، از شخصیت‌هایِ پانتاگروئل] است.

می‌گرفت. تشریحِ اندام‌شناسیِ کارم‌پرونانِ غول [نخست‌روزِ روزه؛ کتابِ
چهارمِ فصلِ ۳۰] بخشِ بزرگی از واژگانِ خود را از مشاهداتِ شلیاک
[۱۳۶۸ - حدودِ ۱۳۰۰، جراح] و شارل اِستی‌بن [۱۵۶۴ - ۱۵۰۴، پزشک،
زبان‌شناس، مترجم] می‌گیرد، درحالی‌که دفاع از تغذیه‌ی مدرن با نقدِ روزه

بررسی می‌شود. رابله، هوادارِ اندیشه‌هایِ نوین در زمینه‌ی بهداشت، ناکارآمدی و آرزِ پزشک‌ها را با این همه به ریش‌خند می‌گیرد.

هیچ نشانه‌ای از آموزشِ احتمالیِ رابله در رشته‌ی حقوق نداریم، هرچند که در *فُنتنه لُ کُنت* [شهری در غربِ فرانسه] با حقوق‌دان‌ها در رابطه بود. با این همه، همان گونه که نامه‌نویسی او با بُده [۱۵۴۰ - ۱۴۶۷، انسان‌باور] و فعالیت‌های او در رُم نمایان می‌کنند، چندانی چیرگی عمیق بر حقوق دارد که از آن در زندگی و همچنین در رُمان‌هایِ خود بهره بگیرد. با به ریش‌خند گرفتنِ تحشیه‌ها که متن‌هایِ لاتین را مبهم می‌کنند، و کاغذبازی‌هایِ حقوقی و رعایتِ کورکورانه‌ی آیینِ دادرسی، به زیاده‌روی‌هایِ شریعتِ کلیسایی نیز حمله می‌برد.

مفسرّها سرِ اهمیت و ماهیتِ ردهایِ ادبیّاتِ ایتالیایی در آثارِ رابله چندان هم داستان نیستند، چه در موردِ حماسه‌ی خنده‌دار (ایتالانیاها [یا قروقاطی‌ها، واژه‌هایِ خنده‌دارِ مرکب از واژه‌هایِ ایتالیایی و لاتین] اثرِ فُلنگو [۱۵۴۴ - ۱۴۹۱، هجو سرایِ ایتالیایی]) یا سبکِ پهلوان‌پنهایِ پُلچی [۱۴۸۸ - ۱۴۳۸، شاعرِ ایتالیایی]، یا تمثیل‌هایِ فاضلانه‌ی کُلّنا [۱۵۲۷ - ۱۴۳۳، کشیشِ دُمینکنِ ایتالیایی] نویسنده‌ی رؤیایِ پُلیفیل، و مدرّس‌ها و ازهر-دری‌نویس‌ها و داستان‌سراها. از میانِ این آخری‌ها، دو منبع به نظر قطعی می‌آیند: پُچ [پُجو براچولینی ۱۴۵۹ - ۱۳۸۰، نویسنده‌ی انسان‌باورِ ایتالیایی] با شوخی‌ها، و مازوچو سالرنیتانو [حدود ۱۴۷۵ - حدود ۱۴۱۰، داستان‌نویسِ ایتالیایی] با داستانی الهام‌بخشِ قسمتِ الماس‌هایِ قلابی [دانتاگروئن، فصل ۲۴]. به نظر می‌آید که رابطه‌ی نویسنده‌ی انسان‌باور با مکتبِ نوافلاطونی ایتالیا، به‌ویژه با مارسیلیو فیچینو [۱۴۹۹ - ۱۴۳۳، شاعر و فیلسوفِ ایتالیایی]، از الهامی

احترام‌آمیز که در آرمانِ فکریِ تِلْم [دیرِ آرمانيِ تِلْم (خواسته)، گلِ گانتو ۵ فصل‌های ۵۰ تا ۵۶ چاپ ۱۵۳۵] می‌توان به آن پی بُرد، به موضوعی همچوآمیز، نهفته در بزرگ‌داشتِ بدهکاری‌ها، در مِسِرِ گاستِر [جنابِ شکم، کتابِ چهارم فصل ۵۷] یا جزیره‌یِ اَناسین [دماغ‌پریده‌ها، کتابِ چهارم فصل ۹] تحولِ پذیرفته است.

تداومِ سده‌هایِ میانه

رابله، انسانِ دورانِ رنسانس، در نگاهِ نخست همچون خوارکننده‌یِ زمان‌هایِ سده‌هایِ میانه که «ادبیاتِ نیک را همه نابود کرده بود» [پانتاگروئل، فصل ۸، از نامه‌یِ گارگانتوا به پسرش پانتاگروئل] به نظر می‌آید. با این‌همه آثار او خود به این میراث آغشته است. نقدِ مکتبِ سده‌هایِ میانه، آن‌چنان که او در گلِ گانتو آن را مطرح می‌کند، درجا در سده‌یِ دوازدهم وجود دارد و نشان می‌دهد که این نویسنده بر رمزها و فنونِ آن تسلط دارد. نظریه‌هایِ سده‌هایِ میانه‌ای با برداشت‌هایِ آموزشیِ این رُمان هم‌خوانی دارند. ژیل رُمی [۱۳۱۶ - ۱۲۴۷، یزدان‌شناس ایتالیایی]، که در سده‌یِ شانزدهم هنوز شناخته بود، حسّ عدالت و ضرورتِ پرورشِ تن و ذهن را به شاه‌زاده‌یِ جوان سفارش می‌کند. هم‌چنین، گیوم اُکامی [۱۳۴۷ - حدود ۱۲۸۵، فیلسوف و یزدان‌شناس انگلیسی] خاستگاهِ انسانیِ اقتدار را اعلام می‌کند، چیزی که متضمّن استقلالِ قدرتِ غیرِ مذهبی در برابرِ کلیسا است. به گونه‌ای قانع‌کننده‌تر، نقیضه‌یِ رُمان‌هایِ سلحشوری، گونه‌یِ ادبی‌ای که فرهیخته‌هایِ آن دوره هنوز می‌خواندند، میراثی را از سر می‌گیرد، هرچند که با تغییر دادنش.

فرهنگِ تودگانه (عامیانه)

یکی از یگانه‌ترین ویژگی‌های آثارِ رابله از در هم تنیدنِ درون‌مایه‌های تودگانه و ادیبانه پدید می‌آید.

این به هم آمیزی به‌ویژه در منبع‌های شادی‌آوری دیده می‌شود. میخائیل باختین [۱۹۷۵ - ۱۸۹۵، فیلسوفِ ادبیات‌شناسِ روسی] این‌چنین بر بُرد برانداز، کارناوالی، و تودگانه‌ی خنده‌ی رابِلگانه تأکید می‌کند؛ ویژگی‌هایی که با به کارگیریِ واژگانِ کوچه، با ارجاع به اندام‌های زیرینِ تن، با درون‌مایه‌های جشن و نوشیدن و خوردن، و هم‌چنین با «رئالیسمِ گروتسک» تصویرها پدید می‌آیند. منتقدِ روسی می‌اندیشد که متنِ بیان‌گرِ بینشی از جهانِ شادمان است که میراثِ نمایش‌های شادی‌آورِ سده‌های میانه است و ریش‌خندهایِ دوپهلویِ آن هرگز هدف‌هایِ خود را به‌تمامی ناپود نمی‌کنند.



بزم‌هایِ رابِلگانه سرخوشیِ انسانِ سرزنده را با ارجاع‌هایِ انسان‌باوریِ آشتی می‌دهد.

در چشم‌اندازیِ مخالف، مایکل سَکریچ [۲۰۱۸ - ۱۹۲۶، رابله‌شناسِ بزرگِ انگلیسی، و مترجمِ آثارِ رابله به زبانِ انگلیسی] بر محرک‌هایِ دانشمندانه‌ی

بلاغتی انسان باور، به‌ویژه متأثر از لوسی‌ن، تأکید می‌کند. عنصرهای تودگانه به سبب یک‌پارچگی اجتماعی آن دوره بیانگر الهامی از یک فرهنگ عامی نیستند. چندان شگفت‌آور نبود که بانویی از دربار ترانه‌ای روستایی بخواند. در عوض، رابطه به شناخت‌هایی توسل می‌جوید که تنها برای اقلیتی فرهیخته دست‌یافتنی بودند: چنین اند مورد ریشه‌شناسی‌های مغالطه‌آمیز یا شوخی‌های کتاب مقدسی.

البته این نیز هست که نویسنده‌ی تورنی بهره‌گیری از تصویرها و درون‌مایه‌های رایج‌تر از مطالعات زبان و ادبیات یونانی و لاتینی را بر خود منع نمی‌کند. افزوده بر اشاره‌های پراکنده به چندین شخصیت سلتی (گُون [از سلحشوران افسانه‌ی شاه آرتور]، مُرگن [زن جادوگر همان افسانه]، شاه آرتور [شاه یکی از مهم‌ترین افسانه‌های سده‌های میانه‌ای به همین نام، مدافع مردمان سلت در برابر مهاجم‌های ژرمن]...) متن‌های سده‌های میانه‌ای مربوط به منطقه‌ی برتانی نیز، به‌ویژه در پانتاگروئل، بن‌مایه‌ی چندین بخش است که تَهْمَتَنی غول‌ها را به نمایش می‌گذارد.

نمونه‌ی تَهْمَتَن‌گرایی

غول‌ها درهم‌تنیدگی فرهنگ روحانی‌ها و افسانه‌های تودگانه را در بافت داستانی سخت به‌خوبی نشان می‌دهند، چرا که آنها هم موضوع افسانه‌ها و هم



پانتاگروئل در گهواره شیر ۴۶۰۰ گاو را می خورد. گراوور از گوستاو دره، ۱۸۷۳.

موضوع تأملات نظری اند. آنها، در پایان سده های میانه، چه بنا بر نظر رایج و چه از نظر یزدان شناس ها، همچون موجودهائی شیطانی شمرده می شدند. پس تاریخ نویس هایی می کوشند تا این نمادگان را به دیدگاهی ایدئولوژیک تبدیل کنند. آنیوس ویتربی [۱۵۰۲ - ۱۴۳۲، تاریخ نویس ایتالیایی] تا به آنجا پیش می رود که از نوح و خانواده ی او غول ها بسازد پیش از ساختن شجره نامه ای که به الکساندر ششم [۱۵۰۳ - ۱۴۳۱، پاپ] می رسد. ژان لومیر بلژیکی [۱۵۲۴ - ۱۴۷۳، شاعر] بر پایه ی استدلال های آنیوس [۱۵۰۲ -

۱۴۳۲، روحانی تاریخ‌نویس ایتالیایی [میان شارل ماینیه ۸۱۴ - ۷۴۲ یا ۷۴۷-۸، شاه فرانک‌ها، فرانسه] و همین روحانی پیوند خانوادگی مستقیمی رسم می‌کند که الهام‌بخش چندین وقایع‌نگار همچون سمفوری‌بن شامپیه [۱۵۳۹ - ۱۴۷۱، پزشک انسان‌باور] و ژان بوشه [۱۵۵۷ - ۱۴۷۶، شاعر] شد. غول‌های رابلگانه، چنان‌که شجره‌نامه‌های آمده در دو رمان نخست گواه آن است، الهام‌گرفته از این دو سنت متضاد اند بی‌آن‌که جدی گرفته شوند. پس گارگامل [همسر گران‌گوزیه و مادر گارگانتوا] و گران‌گوزیه [پدر گارگانتوا]، پانتاگروئل [شاه تشنگان] و گارگانتوا [گران‌گاله]، تا حدی میراث این ارزش‌دهی به غول‌ها اند در حالی‌که برنکناری، بلعنده‌ی آسیاب‌های بادی [کتاب چهارم، فصل ۱۷]، یا کوآرس‌مُپرانان [کتاب چهارم، فصل ۳۱] از تخیل‌های سنتی اند. با این‌همه، حتی غول‌های خوب بخشی از طبیعت افسارگسیخته‌ی خود را، به‌ویژه در کودکی پُرشور خود، حفظ می‌کنند که با آموزش‌های شاهانه مهارش می‌کنند.

ارزش‌ها و پای‌بندی‌ها

پیش‌تاز انسان‌باوری

رابله، نماینده‌ی برجسته‌ی رنسانس، اعتمادی آشکار به کرامت انسان، به کمال او و توان‌های آفرینشی او نشان می‌دهد. به‌رغم پیش‌قضاوتی رایج، که یادآوری‌های شکم‌بارگی‌ها یا عیاشی‌ها به آن دامن می‌زند، رمان‌ها چندان هم نمایانگر اپیکوریسم به معنای واقعی کلمه نیستند. پانتاگروئل‌گرایی، در چشم‌اندازی رواقی، به‌روشنی مقاومت آرام نسبت به سرنوشت را به شادی

زندگی پیوند می‌دهد، چون چنین است تعریف آن: «زندگی کردن در آرامش، شادی، تن‌درستی [بر پایه‌ی استراحت و شادمانی و میانه‌روی]، همواره شادخواری کردن» [یانتاگروئی (۱۵۳۴)، فصل ۳۴] با «نگه‌داشت گونه‌ای شادی جان در خوارداشت پیش آمده‌های ناگهانی» [کتاب چهارم پیش‌گفتار]. به جای بی‌غمی، به شادمانی پرهیزکارانه به رهنمود عقل فرامی‌خواند، و به سخاوتی که خودشناسی مشوق آن است. با این‌همه فلسفه‌ی رابله همان اندازه از رواقی‌ها وام می‌گیرد که از اپیکوری‌ها، و شک‌آوران و زشت‌انگاران.

بازنمایی زن جماعت [la gent féminine] (در متن) اصطلاحی قدیمی‌ست که اینجا از سر شوخی آمده است] که در تبار نمایش‌های شادی‌آور سده‌های میانه جای می‌گیرد، این نما را در رمان‌های رابله به رنگی دیگر درمی‌آورد: زن به‌ندرت فردمحور است و اغلب با پدیدار شدن در گروه آماج شوخی‌های جلف قرار می‌گیرد، و تأکید بر شهوت‌پرستی و خطر بی‌وفایی او نهاده می‌شود. برعکس، هم‌چنین موضوع آرمانی تماشایی و انتزاعی می‌شود.

چنین است که
از بدبیک
[همسر]
گارگانتوا و

مادر
پانتاگروئل و
گارگامل
[همسر]
گران گوزیه،

مادر
گارگانتوا تنها
به گونه‌ای گذرا
یاد می‌شود،

در دیرتلم برابری کاملی میان مردان و زنان فرمان‌رواست که با
گفتارهای کتاب سوم ناسازگار است. گراوور، گوستاو دره، ۱۸۷۳.

پانتاگروئل

[شاه‌تشنگان] یا بانویی که پانورژ [کاردان] چاپلوسی او را می‌کند، بسیار کم
شخصیت‌سازی شده‌اند. کتاب سوم از آنجایی که بر مسئله‌ی ازدواج متمرکز
است، گرچه همزمان دارای بُردی گسترده‌تر، مشاجره‌ی زنان را بازتاب
می‌دهد که از سده‌ی چهاردهم بحثی بس‌آمد بر سرشت این جنس، و بر
ویژگی‌های اخلاقی و مقام حقوقی او بوده است. رابله، که گذشته‌ی این با
شخصیت‌های خود هم‌ذات‌پنداری نمی‌کند، موضع‌گیری‌های گوناگونی در



بیان می‌آورد که از آن‌ها چنین برمی‌آید که موفقیت پیوند زناشویی تنها به رفتار همسرها بستگی دارد. با این‌همه آثار رابله نمایانگر جهانی نوعاً مردانه است و مسئله‌ی زن‌گزینی نویسنده یکی از بحث‌های نظری سده‌ی بیستم بوده است. نظریه‌ی ضد فمینیستی رابله را ایل لُفران [۱۹۵۲ - ۱۸۶۳] تاریخ‌نویس ادبی، از مهم‌ترین رابله‌شناس‌های فرانسوی] در ۱۹۳۱ در چاپ انتقادی کتاب سوم^{*} پیش کشید، و پژوهشگران آمریکایی، همچون وین بوث [۲۰۰۵ - ۱۹۲۱]، منتقد ادبی و نویسنده‌ی دانشگاهی]، در سال‌های ۱۹۸۰ به آن دامن زدند. او با پذیرش این نکته که نقطه‌نظر راوی یا یک شخصیت نشان‌دهنده‌ی نظر رابله نیست، بر بخش‌های پراکنده تکیه نمی‌کند، بلکه بر خیال‌پردازی مردانه‌ی او انگشت می‌گذارد که صداهای زنان را نادیده می‌گیرد. برعکس منتقدهایی هم‌چون مایکل سَکریچ و وِال سلنیه [۱۹۸۰ - ۱۹۱۷]، دانشگاهی متخصص رُمانتیسزم، و رابله‌شناس] بر بخش‌هایی انگشت می‌گذارند که این کم‌بهای را تعدیل می‌کنند و این‌که موضع‌گیری آشکاری در جهت بیگانگی زن وجود ندارد. مفسران سال‌های ۱۹۹۰ ویژگی دوگانه و چندمعنای این بازنمایی را نشان می‌دهند، یعنی داستان ترفندهای ناجور پانورژ [کاردان] را قابل سرزنش می‌داند در حالی که هم‌زمان او را همچون شخصیتی چیره‌دست و همراهی شاد معرفی می‌کند.

انجیل‌باوری، یا پرسش مذهبی

نوشته‌های رابله بحث در باره‌ی پرسش بی‌باوری در سده‌ی شانزدهم را متبلور می‌کنند. ایل لُفران، تاریخ‌نویس ادبی، در مقدمه‌ی خود بر پانتاگروئل در ۱۹۲۲ از نظریه‌ی الحاد نویسنده پشتیبانی می‌کند. او به‌ویژه تکیه می‌کند بر

نامه‌ی گارگانتوا به پانتاگروئل [یدنتاگروئل، فصل ۸]، رستاخیزِ اِپِستِمن [یدنتاگروئل، فصل ۳۰] و اتهام‌هایی که کالون [۱۵۶۳ - ۱۵۰۸، یزدان‌شناس، همراه با لوتر از مهم‌ترین چهره‌های پروتستان‌تیسیم] علیه او وارد می‌آورد (رساله‌ی لغزین، ۱۵۵۰) و هانری استی‌ین [۱۵۹۸ - ۱۵۲۸، نویسنده و ناشر یونانی‌گرا و انسان‌باوریِ فرانسوی] در دفاعیه‌ی هرودوت.



به نظر اِبل لُفران، رستاخیزِ اِپِستِمن پس از گذر از دوزخ نقیضه‌ای شرم‌آور است. گراوور کارِ آلبر رُیندا.

اتی‌ین ژیلِسُن [۱۹۷۸ - ۱۸۸۴]، یزدان‌شناسِ کاتولیک، در ۱۹۲۴ و به‌ویژه لوسی‌ین فُور [۱۹۵۶ - ۱۸۷۸]، تاریخ‌شناسِ روی‌دادنامه‌ها در هسته‌ی ناباوری در سده‌ی ۸۶، مذهبِ رابله (۱۹۴۲)، با این تفسیر مخالفت می‌کنند. برای لوسی‌ین فُور، «اتهام‌ها»ی خداناباوری که به رابله وارد می‌شود نه در پناه عقل‌گراییِ مدرن بلکه باید در زمینه‌ی همان روزگار تفسیر شوند. در واقع، هر کسی که خود را با مذهبِ مسلط یا با مذهبِ اتهام‌زننده‌ی خود تطبیق نمی‌داد، خداناباور شمرده می‌شد. رمان‌هایِ رابلگانه به احتمالِ بیش‌تر بر حساسیتِ انجیل‌باوریِ بسیاری از انسان‌باورها گواهی می‌دهند؛ شخصیت‌های اصلی ایمان‌شان را به خدا بیان می‌کنند اماّ زیاده‌روی‌هایِ کلیسا را تأیید نمی‌کنند. این بحث این‌چنین برای تأملیِ عام‌تر در موردِ بازنماییِ آن روزگار راه باز می‌کند.

با این‌همه، آثارِ رابله چنان خوانش‌هایِ پُرشمارِ گوناگون را بر رویِ هم قرار می‌دهد که نمی‌توان گفت نظریه‌ی واقعی او کدام بوده است. به نظرِ لُران ژربیه [— ۱۹۷۱، استادِ فلسفه در دانشگاهِ فرانسوا رابله، شهرِ تور، فرانسه] «یگانه "حقیقت"ی که بر پایه‌ی نظمِ ویژه‌ی متن، یعنی از خودِ اقتصادِ درونیِ آن، مطلقاً می‌گذارد که از آن نام برده شود، قدرتِ گفتاری است که توانِ پذیرفتنِ هم‌زمانِ سطح‌هایِ زبانی و نظریه‌هایِ متفاوت و حتی مخالف را دارد».

آرمان‌های سیاسی

بُردِ سیاسیِ کارستانِ رابلگانه با زشت‌انگاریِ شاهانِ بلعنده‌ی مردم و نادرست‌کاریِ مقام‌هایِ کلیسایی بازشناخته می‌شود. فرزانیِ فرمان‌روایانِ خوب در برابرِ نابه‌کاریِ ستمگرانِ قرار می‌گیرد. پیکرُکُل [خشم‌گیر] در میانِ کشورگشایی‌هایِ انتقام‌جویانه، به تاراج و بی‌رحمی تشویق می‌کند در حالی‌که گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه، پدرِ گارگانتوا] می‌کوشد هم‌چون حامیِ رعایایِ خود با خیرخواهی و سخاوت عمل کند. هم‌چنین، مستعمره کردنِ دیپسُدی [تشنه‌آباد، که پانتاگروئل شاهِ آن است] تکیه نه بر به خدمت در آوردنِ شکست‌خورده‌ها، بلکه بر خواستِ آزادِ «وفاداران و حق‌شناسانِ نیک» ساکنِ آرمان‌شهر دارد. نویسنده‌ی انسان‌باور، همانندِ اراسم، از یک شهریارِ مسیحیِ فرزانه، پدرگون، و بزرگوارِ پشتیبانی می‌کند. با اشاره‌هایِ خود به روی‌دادهایِ روز، بارها خود را پشتیبانِ قدرتِ پادشاهی نشان می‌دهد. خودِ زندگیِ رابله، نزدیکی او با خانواده‌ی دُبله‌ها، امتیازهایِ تهدیدشده‌ی او به‌رغمِ همه‌ی مشکل‌ها، پشتیبانیِ دربار، همه نشان می‌دهند که اندیشه‌هایِ او با سیاستِ پادشاهی هم‌سو بود. این‌چنین، هجوِ پاپ‌ها یادآورِ بحرانِ گالیایی [جدایی‌خواهیِ کاتولیک‌هایِ فرانسه از کلیسایِ کاتولیک] در ۱۵۵۱ با مردود دانستنِ ادعایِ الوهیتِ پدرِ مقدس است. هم‌چنین، جنگِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] مستقیماً اتهامِ توماس مور [۱۵۳۵ - ۱۴۷۸، فیلسوفِ انسان‌باورِ انگلیسی، دوستِ اراسم] به فرانسوآیِ یکم را انعکاس می‌دهد که از او را به کشورگشاییِ نکوهش می‌کند. با این‌همه، دوپهلوییِ متن، رد کردنِ دُگم‌ها و لودگیِ مبارزه‌گراییِ آن خوانش‌هایِ براندازِ کارستانِ پانتاگروئلی را توضیح می‌دهد.

داستان‌های رابلگانه، به دور از اثرِ نویسنده‌ای جزمی بودن، از آن پادشاهی‌خواهی مؤمن به آرمان‌های انجیلی‌ست، و بدونِ تعدیلِ دوپهلوییِ کم‌دی، به ستایشِ حکومتی می‌پردازد که خردمندان و دادگر تشخیص داده می‌شود.

بوطیقا

یکی از نخستین رُمان‌نویس‌های مدرن

آثارِ داستانیِ رابله، همانندِ دُن کِشوت [۱۶۱۵ - ۱۶۰۵] سِروانتِس [۱۶۱۶ - ۱۵۴۷]، از طریقِ ویژگیِ چند صداییِ خود، بخشیدنِ جایگاهیِ مهم بهِ راوی، و جایِ دادنِ سنت‌هایِ ادبیِ چندگانه در تالیفِ آن برایِ عوض کردنِ بهترِ آنها، در بازتعریفِ نوعِ رُمانِ مشارکت می‌کنند. این چنین، پانورژ [کاردان]، با برقراریِ موازنه در یقین‌هایِ دانشمندان، و با فرزاندگیِ بسیارِ همراهانِ خود، برایِ میلان کوندرا [۲۰۲۳ - ۱۹۲۹]، نویسنده «نخستین شخصیتِ



[پانورژ. گراوور از گوستاو دره.]

بزرگی داستانی» است «که اروپا به خود دیده است» [هنر زمانه، گالیمار، ۱۹۸۶، ص. ۱۹۲]. چندصدایی هم‌چنین ادغام چندین نوع ادبی در داستان است: داستانک‌های ریش‌خندآمیز، حدیث‌های بیانگر هم‌اندرزنامه‌های سده‌های میانه و هم‌مثل‌های باستانی، حکایت‌های با گيرودارهای آموزشی یا بارهای معنایی رکیک، چند شکل از شعر...

کارستان رابلگانه پیش از هر چیز همچون نقیضه‌ی حماسه نمود می‌کند با مبارزه‌های اغراق‌آمیزش که خشونت‌شان هم به صحنه کشیده می‌شود و هم نکوهش می‌شود، و نیز با ماجراهای شگفت‌ش، با جست‌وجوی‌ش که گرچه با تأخیر، مجموعه‌ای از آزمون‌ها را با حاشیه‌روی‌های بسیار قطع کرده به پایان می‌رساند. پانورژ [کاردان]، همانند اولیس [اسطوره‌ی یونانی، از مهم‌ترین شخصیت‌های هومر]، ژنده‌پوش هویت خود را برای پانتاگروئل [شاه‌تشنگان] برملا می‌کند پیش از آن‌که دوستی‌ای بر الگوی انه [از قهرمان‌های جنگ افسانه‌ای تروا] و اکات [جنگاور و میرآخور انه، نماد دوستی] را پذیرد. با این‌همه، زماکان حماسی [ترکیب «زمان» و «مکان» ساخته‌ی خودم] برای chronotope (در متن) از واژگان میخائیل باختین، از آنجا که خود را با بالا کشیدن گذشته‌ای بنیان‌گذار از داستان جدا می‌کند، دچار ضعف می‌شود از حکایتی که ارجاع‌های اساطیری و کنایه‌های هم‌روزگار را در هم می‌آمیزد. بُرد حماسی بیش‌تر در پایداری غول‌ها به اعتقادهای انسان‌باورشان جای دارد که «ایلیادی طنزآمیز» را به «ادبسه‌ای نمادی» تبدیل می‌کند. با این‌همه، چندمعنایی طرح داستانی مانع در نظر گرفتن آن همچون انتقال‌دهنده‌ی ساده‌ی ایدئولوژیک می‌شود. این چندمعنایی، وفادار با نظریه‌های زبانی آن دوره، چندصدایی بودن خود را از همان پیش‌گفتار گزگانتوآ، البته با جلوگیری از

تفسیرهای بسیار، اعلام می‌کند. همچون نمونه، خوانش‌های هم‌ضد و نقیض و هم‌قانع‌کننده در برابر هم قرار می‌گیرند در باب دانستن این نکته که آیا موضوع پُرباری همچون خوراکی و نوشابه که سلسله مراتب سنتی تن و جان را به زیر پرسش می‌کشند، پُرخوری بیش از اندازه را به ریش‌خند می‌گیرد یا نه. چندگانگی تفسیرها به کنار، این نیز مهم است که آنچه پیش از هر چیز یک داستان‌سرایی است، از اصالت انداخته نشود، به‌ویژه با پرهیز از توضیح پی‌درپی متن با تاریخ. گرچه رابطه در آثار داستانی‌اش از عنصرهای زندگی شخصی خود (منطقه‌ی تورن)، یا از دوران خود (از سیاست جهانی گرفته تا سفرهای ژاک کارتیه [۱۵۵۷ - ۱۴۹۱، دریانور فرانسوی]) استفاده می‌کند، و در بحث‌های روزگار خود مشارکت دارد، سبک او پیش از هر چیز نارئالیسمی پُرشور است پرورانه به گزافه‌گویی‌های هیولایی.

«چون که ویژه‌ی انسان است خنده»

رابطه شکل‌های کمیک پرشماری به کار می‌برد، از نقیضه‌ی علمی تا رکیک‌ترین لیچار، از واژه‌بازی بی‌خود تا هجو کینه‌توزانه. اگر بخش مهمی از

کمیکِ رابلیگانه در رابطه با پس‌زمینه‌ی نوزایی و هستی‌ایده‌ها دریافت می‌شود، آفرینندگیِ شکلی نیز نقشِ مهمی در آن دارد. انباشت‌هایِ کلامی، خیال‌پردازی‌هایِ نامحتمل، و توضیحِ بیهوده‌ی جزئیات در سبکی پُرشور مشارکت دارند که به اعتقادهایِ نویسنده کاهش‌دانی نیستند. بنابراین خنده‌ی

رابله از سنت‌هایِ گوناگون وام می‌گیرد، همان‌گونه که

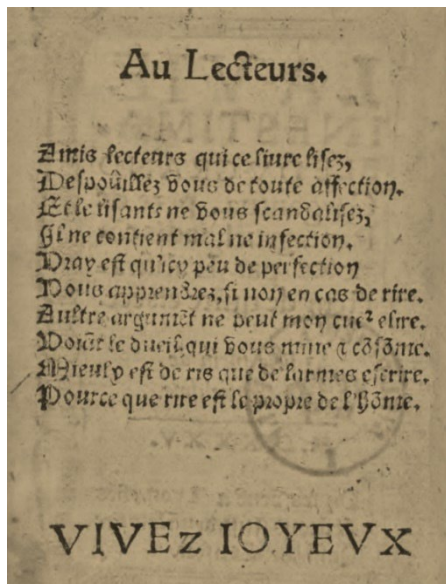
جناس‌هایِ بس‌آمد با بازیِ رویِ هم‌صدایی، چندمعنایی، ابهام، و تقلیدِ همراه‌کننده‌ی لهجه‌هایِ محلی، که هم‌زمان با الهام از دلچک‌بازی‌هایِ

صحنه‌ای بازی‌هایِ سنخ‌نورانِ بزرگ را نیز

تکرار می‌کنند، آن را به‌خوبی نشان می‌دهند.

کمیکِ رابلیگانه همراه‌کننده به نظر می‌آید چون که با به شوخی گرفتنِ دانشِ کتابی، حتی بر ایده‌هایی با الهامِ انسان‌باور نیز کار می‌کند.

رابله، با ده مصراعِ معروفِ سرلوحه‌ی گز گانتو^۱ که از خواننده می‌خواهد سرخوشی را جای‌گزینِ اندوه کند، نه‌تنها به بحثِ اسکولاستیک در باره‌ی



«به خوانندگان»، در سرلوحه‌ی گز گانتو^۱.

ماهیت خنده (این که یک ویژگی یا ذات انسان باشد) می‌پردازد، بلکه هم‌چنین به بُعد درمانی آن اشاره دارد. خنده بسیاری از دانشمندان رُسنانس همچون فراکاستور [۱۵۵۳ - ۱۴۷۸، پزشک و فیلسوف انسان‌باور ایتالیایی]، اُکولامپاد [۱۵۳۱ - ۱۴۸۲، اصلاح‌طلب انسان‌باور سوئیسی] و اراسم [۱۵۳۶ - ۱۴۶۹، فیلسوف هلندی] را به خود مشغول می‌کند، به‌ویژه منشأ فیزیولوژیکی آن که بیش و کمی شأنش آنگاه بستگی به این دارد که در طحال، دیافراگم یا مغز باشد. رابله سر نخ‌های اندکی در باره‌ی نقطه‌نظر خود به دست می‌دهد، اما با توجه به توصیف ژانتوس براگماردویی [به معنی «دبنگ‌گری»، از شخصیت‌های گل‌گنوده یادآور استاد‌های سوربن آن زمان] به نظر می‌رسد که آخرین گزینه را برتر می‌شمارد:

«استاد ژانتوس [دبنگ] نیز با آنان خندیدن گرفت؛ می‌این بخند می‌آن بخند، تا بدان‌جا که اندر چشمان‌شان اشک آمدی از انگیزش بسیار ماده‌ی مغزی که این مایه‌های اشکی از آن تراود و از پی‌های بینایی سرازیر شود.

— گل‌گنوده فصل ۱۹

«اُلاست» [agelaste، به فرانسه در متن، در تقدیم‌نامه‌ی کتاب چهارم از یونانی ἀγέλαστος (اُلاستُس)، به معنی «عبوس»، «ناخند» یا «ناخندان»، کسی که شوخی سرش نمی‌شود، به‌ویژه کنایه از استاد‌های جدی و عبوس سوربن که کتاب سوم رابله را محکوم کرده بودند. گی دمرسن، رابله‌شناس و مترجم رابله به فرانسه‌ی مدرن آن را ترجمه کرده است grincheux، عنق، عبوس]، اوپی که هرگز نمی‌خندد، به افترازننده‌ها و

مردم‌گریزها گفته می‌شود تا مخالف‌های انسان‌باوری را توصیف کند. با این‌همه، به‌رغم لحنی اغلب شادان، و ارجاع بس‌آمد به سرخوشی، باید در نظر داشت که شخصیت‌های اصلی رمان‌های رابلگانه خود کم می‌خندند، و حتی کم و کم‌تر هر چه به سوی قرابه‌ی ملکوتی پیش می‌روند، که البته معنی‌اش این نیست که از آرامش آنها کاسته می‌شود. در کنار خنده‌ی تفریحی و بی‌خیال، خنده‌های شرور و زشت یا ناهنجار هم‌زیستی دارند: این چنین شوخی‌های پانورژ [کاردان]، طعنه‌ها در مورد شیکانوس‌ها [مأمورهای اجرا، کتاب چهارم فصل ۱۲]، قاه‌قاه‌های بی‌اختیار هومناز [هالوی بزرگ، کتاب چهارم فصل ۴۸] یا تشنّج‌های وحشیانه‌ی کارم‌پرونان [روزه‌گیر، کتاب چهارم فصل ۲۹] به بعد آن را به تصویر می‌کشند. خنده، خواه رهایی‌بخش باشد خواه واپس‌گرا، چه نابه‌کارانه چه نیک‌خواهانه، اغلب هم‌مرز شور و شوق است. فصلی از کتاب چهارم و ویژه‌ی مرگ‌های شگفت، از افسانه‌ای مربوط به فیلمن [۲۶۲] پیش از م. - ۳۶۰ پیش از م.، شاعر یونانی؛ کتاب چهارم، فصل ۱۷] یاد می‌کند که بر اساس آن او از گشادشدگی شادناک طحال می‌میرد. با این‌همه، روش پانتاگروئلی بیش‌تر به میانه‌روی، به خنده‌ای بزرگووارانه و بدون فرومایگی، تشویق می‌کند.

زبانِ رابله

Lors nous jecta sur le tillac pleines mains
de parolles gelées, et sembloient dragée
perlée de diverses couleurs. Nous y
veismes des motz de gueule, des mots de
sinople, des motz de azur, des motz de
sable, des motz d'orez.

Quart Livre, LVI

[ترجمه‌ی متن بالا:]

آنگاه ما را به مشت‌های پر گفتارهای یخ‌بسته
بر عرشه بیفکند که به تُل‌های دُرگونگی
رنگارنگ مانستندی. آنجا واژه‌هایی دیدیم
سرخ، واژه‌هایی زنگاری، واژه‌هایی
لاحوردی، واژه‌هایی نخودی، واژه‌هایی زری.

کتاب چهارم، فصل ۵۶

رابله، در آثارِ تخیلیِ خود، خلاقیتِ زبان‌شناختیِ فراوان نشان می‌دهد که بخشی از اصالتِ آن بر جوششِ زبان‌شناسی در رنسانس استوار است که می‌کوشد زبان‌هایِ بومی را نو کرده به اعتبار برساند. نوشتارِ ادبیِ او تحولِ تأملاتِ املایی و دستوریِ زمان‌ش را همراه با آفرینشِ زبانیِ ساختگی دنبال می‌کند. این‌چنین، زبانِ او با فرستادنِ بس‌آمدِ صفت‌هایِ مفعولی به پایانِ جمله‌ها، و آوردنِ متمم‌هایِ قیدی پیش از فعل‌ها، خود جدا مانده از ضمیرهایِ فاعلی، متمایز می‌شود. واژگانِ رابلگانه، به گونه‌ای استثنایی غنی، از زبان‌هایِ کهن و سده‌هایِ میانه و مدرن، و گویش‌هایِ محلی و ویژه‌زبان‌هایِ حرفه‌ای گرفته می‌شود. صدها واژه، اصطلاح یا مفهوم‌هایِ معنایی در زبانِ فرانسه پدید می‌آیند، همچون «شاخِ فراوانی» [یا شاخِ بارآوری، شاخی اسطوره‌ای پُر از میوه، نمادِ فراوانی و دارایی]، «شَل زدن پیشِ شَلان» [در ضرب‌المثل «نباید شَل زد پیشِ شَلان (نباید ضعفِ کسی را به رُخ او کشید، نباید رندی کرد با رندان چون که دستِ طرف خوانده خواهد شد)»] یا «اشتها با خوردن آید» [«اشتها زیرِ دندان است»]. در دورانی که آفرینشِ زبانی در اوجِ جوشش است، املایِ رابلگانه می‌کوشد که ردی از خاستگاهِ واژه‌ها نگه‌دارد که نشان‌دهنده‌ی تحریفِ تلفظی از طریقِ گزینش‌هایِ حروفِ چینی و چاییِ اوست. این شیوهِ یادآورِ شیوه‌یِ اراسم است که ردهایِ تلفظ‌هایِ باستانی را در زبانِ گفتاریِ دورانِ خود جست‌وجو می‌کند. کاربردِ یک زبانِ سبز [la langue verte (در متن) یعنی نوعی زبانِ آرگو یا تودگانه]، که یادآورِ لیچارگوییِ موعظه‌گرهایِ فرانسیسکن [فرقه‌ای مسیحی] است، هم به عنوانِ یک بازی و هم ریش‌خندیِ سر بسته درک می‌شود. در هر صورت، این سخن‌وریِ فزون‌سازیِ بیانگرِ رابطه‌ای سرخوش با زبان است که حتی تا خودِ جلوه‌هایِ

صوتی نمایان می‌شود، از آمیزش صداهای ناهنجار گرفته تا جناس‌های لفظی پشت‌هم.

تحول زبان فرانسه ناشران را بر آن داشت تا نسخه‌های مدرن‌شده‌ای از آثار رابله عرضه کنند [از فرانسه‌ی میانه به فرانسه‌ی مدرن، و از این گونه «ترجمه»‌ها، بیش از ده نمونه وجود دارد]. آلفرد ژاری [۱۹۰۷ - ۱۸۷۳، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس نامدار] در جستاری، چاپ یکم مارس ۱۹۰۵ با نام «رابله به فرانسه‌ی مدرن»، از چنین کاری به شدت انتقاد می‌کند: «دست‌کم انتظار می‌رود که نویسنده‌ی آن شناختی ابتدایی از زبان فرانسه‌ی سده‌ی شانزدهم و واژه‌های محلی‌ای که برای رابله گرامی بود داشته باشد». ژاری از خواننده دعوت می‌کند که متن اصلی را - که به کوتاهی تفسیرش می‌کند - با متن مدرن بسنجد:

[متن رابله به فرانسه‌ی میانه]

« Et la grosse cogneue,
poussent hardiment oultre
(en avant) »
— *Gargantua*, ch.III.

«و چون آبستنی دانسته آید،
گستاخانه رانند (به پیش)»
— گل‌گانتوآ، فصل ۳.

[ترجمه‌ای به فرانسه‌ی مدرن]

« Leur grossee connue,
elles pourront porter
hardiment leur outre. »
— édition de la *Librairie
universelle*, ۱۹۰۵.

«به دانستن آبستنی‌شان، می‌توانند
گستاخانه شکنجه‌شان را ببرند.»
— چاپ کتاب‌فروشی یونیورسل،
۱۹۰۵.

« Si le diabol (*diabolum*,
sans diminutif) ne veut
qu'elles engrossent,
il faudra tortre le douzil
(*fermer le robinet*),
et bouche clouze (*et n'en*
parlons plus). »

— *Gargantua*, ch.III.

اگر شیطان (شیطان، بی تصغیر)
نخواهدی که ایشان آبستن آیندی،
ببایدی که توپی چلیک بستن (شیر)
آب را بستن، و دهن چفت کردن
(و دیگر حرفش را ننیم).
— گز گانتوآ فصل ۳.

« Si le petit diable ne veut
pas qu'elles engrossent,
il faudra nous tordre le
douzil
et leur clore la bouche. »
— édition de la *Librairie*
universelle, ۱۹۰۵.

اگر شیطان کوچولو نمی خواهد که
آنها باردار شوند، توپی چلیک را
باید برای مان چرخاند و دهنشان را
بست.
— چاپ کتاب فروشی یونیورسل،
۱۹۰۵.

« [...] *cognoissoit mouches*
en laict (distinguaît noir
sur blanc). »
— *Gargantua*, ch.XI.

« [...] مگسان در شیر بازشناختی
(تشخیص می داد سیاه را بر سفید)
[به روشنی]
— گز گانتوآ فصل ۱۱.

[از افزوده های رابله در چاپ پنجم
گز گانتوآ ۱۵۴۲]

« [...] *connaissait des*
mouches nourrices. »
— édition de la *Librairie*
universelle, ۱۹۰۵.

[...] می شناخت مگس های
شیرده/دایه را.
— چاپ کتاب فروشی یونیورسل،
۱۹۰۵.

آیندگان

استقبال

آثارِ رابله از زمانِ آفرینشِ شان تا به روزگارِ ما، بهرغمِ کاهشی در دوره‌ی کلاسیک [سده‌های ۱۷ و ۱۸]، از استقبالِ بسیارِ برخوردار بوده است. در ۱۵۳۴ - ۱۵۳۳، پانتاگروئل درجا دستِ کم پنج بار چاپ می‌شود. همین گونه است برایِ کتابِ سوم و کتابِ چهارم در پنج یا شش سال پس از انتشارشان. این چنین، از همان آغازِ سده‌ی شانزدهم، هزاران نسخه از نوشته‌هایِ رابله منتشر می‌شوند. موفقیتِ کارِ رابله با ترجمه‌هایی، گاه نه چندان دقیق، تأیید می‌شوند. این چنین، یوهان فِشارت [۱۵۹۱ - ۱۵۴۶]، یکی از نخستین نویسندگانِ بزرگِ آلمانی، نسخه‌ای با حجمی سه برابرِ گز گانتوا منتشر می‌کند با نامِ گُئیختسکلِتِرُنْگ [Geschichtsklitterung، ۱۵۷۵؛ داستانیِ مشتبانِ خِ چنگ‌خورِ باغیده].

سده‌ی ۱۶: شوخی یا بدعت؟

رابله در زمانِ زندگانی‌اش احترامِ همکارانِ خود را چشید، همان گونه که طردِ مخالفانِش را، درحالی که تصویرِ نویسنده‌ای دلقک رفته‌رفته جا می‌افتد. گُردونو متنی رُنسار [۱۵۸۵ - ۱۵۲۴]، از مهم‌ترین شاعرانِ سده‌ی ۱۶] همانندِ شعرِ ژاک اُگوست دو تو [۱۶۱۷ - ۱۵۵۳]، نویسنده و سیاستمدار] او را همچون مست معرفی می‌کنند، و از آن‌زان آنتوان دو بایف [۱۵۸۹ - ۱۵۳۲]،

شاعر [همچون استاد خنده. ناشر ناشناس کتاب پنجم، با چاپ کتاب او پس از مرگش، و نیز با سرلوحه‌ی رمان، بر اعتبار هنوز زنده‌ی او گواهی می‌دهد. مونتیپیه [۱۵۹۲ - ۱۵۳۳، فیلسوف و نویسنده‌ی نامدار] که از کتاب‌های او جزو کتاب‌های مفید برای رفع خستگی خود، بدون توضیح بیش‌تر، یاد می‌کند، گواه شهرت رابله‌ی افسانه‌ای، رُک‌گو، و سبک‌سر است.

رابله به سبب باورهای مذهبی خود تن به حمله‌های خشونت‌بار می‌دهد. گی‌یم پُستِل [۱۵۸۱ - ۱۵۱۰، یزدان‌شناس کاتولیک و شرق‌شناس] در کتاب ۱۵۴۳ی خود *الفَرّانی* [Alcorani seu legis Mahometi et Evangelistarum concordiae Liber (به لاتین) فَرّان یا کتاب هم‌خوانی آیین محمدی و انجیلی؛ کتابی در اثبات نزدیکی اسلام و پروتستانیسم]، با آن‌که چند سال پیش‌تر از رابله همچون دانشمند نام می‌برد، دو کتاب نخست او را وارد هجونا‌مهی ضد اصلاحات خود می‌کند. پُستِل، دقیق‌تر، به این کتاب‌ها خُرده می‌گیرد که تحریک‌کننده اند و حتّی به صدای بلند همچون باورهای مسلمان‌ها حرف‌های کفرآمیز می‌زنند، و این‌که رابله، که به او لقب «کریستوماستی‌کس» [Christomastix، به لاتین در متن، به معنی «تازیانه‌زن مسیح»] می‌دهد، در این کتاب‌ها با برتری دادن به انجیل‌ها نسبت به اقتدار کلیسا در آن سهیم است. او در دیرِ تِلِم [فصل‌های پایانی گُل‌گانتو] دعوت به داشتن زندگی‌ای بی‌بندوبار می‌بیند که لوتری‌ها [پروتستان‌ها] مبلغ آن اند. شش سال بعد، پوترِب [هم‌روزگارِ رابله و از مخالفانِ او]، راهبِ فُتتُورو [دیری در شرقِ فرانسه]، بِنوِیتموس [دهشِ خده ۱۵۴۹] را می‌نویسد که در آن علیه انسان‌باوری، با رسوا کردن هرزگی و ریش‌خندهای آن، از کوره در می‌رود و به شگفت می‌آید از این‌که یک اسقف

[مقصود ژُفروا دِستِیساک است] تأمین کننده‌ی معاشِ مردی باشد «ناباک و فاسد که این همه زبان‌درازی دارد و این همه کم‌بهره از عقل است». کالون [۱۵۶۴ - ۱۵۰۸، یزدان‌شناس، همراه با لوتر از مهم‌ترین چهره‌های پروتستانتیسم] در کتابِ اندر لغوین، به انسان‌باورها به سببِ غرور و بی‌دینی‌شان می‌تازد و فرهنگِ باستانی [یونانی-رومی] را بدشگون و بیهوده اعلام می‌کند. او آنهایی را که «اپیکوری» و «لوسی‌ینی» [پروانِ لوسی‌ین یا لوسیانسوس، هجونیویسِ سده‌ی دوم م.] می‌نامد، متهم می‌کند که انسان را با سگ‌ها و خوک‌ها همسان دانسته اند.

رابله، در کنارِ از جمله گوویا [۱۵۴۸ - ۱۴۹۷، استادِ دانشگاهِ انسان‌باورِ پرتغالی] و نیتسه‌ایم [۱۵۳۵ - ۱۴۸۶، فیلسوف و اخترشناسِ انسان‌باورِ آلمانی]، به جاوآوری به جاودانگیِ روح و به کاهشِ ترس از خدا با سخنانِ کفرآمیزِ متهم می‌شود. آثارش در نیمه‌ی دومِ قرن، هم از سویِ کاتولیک‌ها و هم کالون‌گراها کفرآمیز تشخیص داده می‌شود که این خود سبب می‌شود تا بُردِ ادبیِ آن پوشیده بماند. با توجه به نشرِ گسترده‌ی رُمان‌ها، شهادت‌هایِ ستایش‌آمیزِ سرانجام‌اندک است، حتی اگر در همان سالِ ۱۵۳۴ یک دوازده مصراع‌ی هوگ سالل [۱۵۵۳ - ۱۵۰۴، شاعرِ فرانسوی]، در سرلوحه‌ی یکی از چاپ‌هایِ پانتاگروئن، رابله را با دموکریت [۳۷۰ - حدودِ ۴۶۰ پیش از م.، فیلسوفِ یونانی]، فیلسوفِ خندان، مقایسه می‌کند.

سده‌های ۱۷ و ۱۸: کنار نهادنِ «رذلِ دل‌پذیر» (لا برویر)

روحِ کلاسیسمِ فرانسوی، ذائقه‌ی میانه‌روی و آداب‌دانیِ آن، با نثرِ پُرشورِ رابله هماهنگی ندارد. قضاوتِ ژان دُ لا برویر [۱۶۹۶ - ۱۶۴۵، نویسنده‌ی

اخلاق‌گرای مکتب کلاسیک فرانسه^۱ در این راستاست: اخلاق‌شناس در کنار پذیرش استعداد او، او را سرزنش می‌کند که «در نوشته‌های خود کثافت پاشانده است». با این‌همه، چندین نویسنده‌ی به‌نسبت مستقل همچون لافونتین [۱۶۹۵ - ۱۶۲۱، شاعر فرانسوی]، مولیر [۱۶۷۳ - ۱۶۲۲]، و مارکیز دو سوینیّه [۱۶۹۶ - ۱۶۲۶، نامه‌نگار فرانسوی] برای او احترام بسیار دارند، و حتی گاهی از او الهام می‌گیرند.



همچو انقلاب فرانسه [از نقاشی ناشناس؛ تاریخ اثر، بین ۱۷۹۰ و ۱۷۹۲]. گارگاتوآ و همراهان او برای شناخت آینده‌ی پادشاهی با پیش‌گو مشورت می‌کنند.

با این‌همه، در آغاز سده‌ی هفدهم، شخصیت‌های رابلگانه در محفل‌های اعیانی یا باله‌های سطحی دیده می‌شوند، همچون باله‌ی کوآلیبه‌ها [کار شارل تیملئون دو بوائل ۱۶۱۱ - ۱۵۶۰، شاعر طنزپرداز] و باله‌ی پانتاگروئل‌گراها،

که نویسنده‌ی آن ناشناخته است. قرن هرچه بیش‌تر پیش می‌رود، ستایش‌گرانِ رابله برعکس بیش‌تر دانشمندا و آزاداندیش‌ها می‌شوند. پزشک‌ها، گی پاتن [۱۶۷۲ - ۱۶۰۱] و پُل رنوم [۱۶۲۴ - ۱۵۶۰]، دستورنویسِ مِناژ [ژیل مِناژ، ۱۶۹۲ - ۱۶۱۳، دستورنویس و تاریخ‌نگار] تفسیرهای نمادیِ گوناگون پیش‌نهاد می‌دهند. این آخری برای فرهنگِ ریشه‌شناسی [۱۶۹۴] خود از رُمان‌نویس الهام می‌گیرد.

آثارِ ربله درحالی‌که در آن سویِ دریایِ مانش [انگلستان] به یاری ترجمه‌هایِ سِر توماس اُرکهارت [۱۶۶۰ - ۱۶۱۱، مترجم اسکاتلندی، شناخته‌شده به‌ویژه به خاطرِ ترجمه‌یِ آثارِ رابله به انگلیسی] و پی‌یر آنتوان موتو [۱۷۱۸ - ۱۶۶۳، نمایش‌نامه‌نویس و مترجمِ فرانسوی] انتشار می‌یابند، با واکنشِ یسوعی‌ها روبه‌رو می‌شوند. پدرِ گاراس [۱۶۳۱ - ۱۵۸۵، یسوعی هراس‌افکن در حلقه‌هایِ ادبیِ فرانسه] کتابیِ علیهِ پروتستان‌ها می‌نویسد با نامِ رابله‌یِ نوسامان‌شده به دستِ کشیش‌شان [۱۶۱۹] که در آن نویسنده‌یِ انسان‌باورِ خود خویش‌تن را به سبک‌سری‌هایِ بی‌شرمانه نسبت به قدرتمندا متهم می‌کند. برعکس، آزاداندیش‌ها گاساندی [۱۶۵۵ - ۱۵۹۲، ریاضی‌دان و یزدان‌شناسِ فرانسوی]، وانینی [۱۶۱۹ اعدام - ۱۵۸۵، فیلسوفِ ایتالیایی]، و برونو [۱۶۰۰ سوزانده - ۱۵۴۸، فیلسوفِ ایتالیایی] دل‌مشغولی‌هایِ خود را به رابله نسبت می‌دهند: جست‌وجویِ مذهبیِ طبیعی و نقدِ باورهایِ تثبیت‌شده. در سده‌یِ هژدهم، چهار دیدگاه شکل می‌گیرد: دانشمندهایی که رابله را در مبارزه‌یِ ضدِ روحانیتِ همچون هم‌پیمان برمی‌شمارند و با این‌همه از زبانِ او یکه می‌خورند، دانشورانِ دل‌بسته به شرح‌نویسیِ بر متن، مذهبی‌هایِ خشمگین از کُفر‌گویی‌ها، و دوست‌دارانِ شوخی. نظرِ ولتر [۱۷۷۸ - ۱۶۹۴]

در طول زندگی او بهتر و بهتر می شود. در بخشی از پوِستنگِه پِسند [یا معبدِ ذوق و سلیقه *Le Temple du goût*، آمستردام، ۱۷۳۳؛ به شعر و به نثر؛ ص. ۳۹]، کتابخانه‌ها تا خرخره پُر اند از کتاب‌های تصحیح شده به دست موزها [زن‌خداهای نه‌گانه‌ی الهام‌بخش فرهنگ و هنر در اسطوره‌های یونانی]: تنها نیم‌ربع نوشته‌های اهل تور [یعنی رابله] نگه‌داشته می‌شوند. با این‌همه، گرچه فیلسوف سبک پُرشور و واژه‌های رکیک را نمی‌پسندد، می‌اندیشد که رابله با کارهای احمقانه‌ی خود در جست‌وجوی دررفتن از سانسوری مرگبار بود و او را از نخستین دلقک‌ها برمی‌شمرد. تفسیرهای برانداز به اوج خود می‌رسند آنگاه که در میان انقلاب [۱۷۹۹ - ۱۷۸۹]، نویسنده‌پی‌یر لویی گَنگنه [۱۸۱۶ - ۱۷۴۸]، روزنامه‌نگار و شاعر [فرانسیسکن [یعنی رابله] را همچون پیام‌گزاری قدرناشناخته احضار می‌کند.

سده‌ی ۱۹: «آشیل شکم‌چرانی» (ویکتور هوگو)

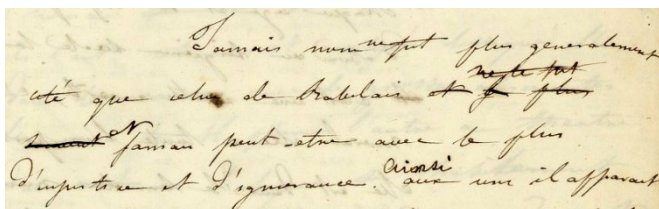
گرچه اسطوره‌ی یک رابله‌ی سیاه‌مست هنوز پابرجاست، مثلاً نزد هیپولیت تِن [۱۸۹۳ - ۱۸۲۸]، فیلسوف و تاریخ‌نگار، رمانتیک‌ها پُرشور اعتبار دوباره‌ای به نویسنده می‌بخشند: شاتوبریان [۱۸۴۸ - ۱۷۶۸]، نویسنده‌ی نامدار [اعلام می‌کند که او «ادبیات فرانسه را آفریده است»؛ ویکتور هوگو [۱۸۸۵ - ۱۸۰۲] در شعری از ژرف‌اندیشی‌ها، ظاهراً بی‌آن‌که شناخت ژرفی از او داشته باشد، او را می‌ستاید؛ شارل ندیه [۱۸۴۴ - ۱۷۸۰]، رمان‌نویس و کتابدار [سه‌م به‌سزایی در بالا بردن ارزش این نویسنده‌ی مورد ستایش خود دارد؛ اوست که لقب «همر دلقک» را به رابله می‌دهد، تعبیری که سپس

ویکتور هوگو آن را از او وام می‌گیرد. ندیه به‌ویژه تواناییِ رابله را در سازگاری با مخاطبان و ذائقه‌های گوناگون می‌ستاید، و در ۱۸۳۰ در جستاری در جنگِ پاریس [که از ۱۸۲۹ تا ۱۹۷۰ در فرانسه منتشر می‌شد] او را با لورنس سترن [۱۷۶۸ - ۱۷۱۳، نویسنده‌ی نامدارِ نَویستِرامِ شندی] می‌سنجد. سبکِ عجایب‌نگاریِ رابله و ذائقه‌ی او برای دانشِ نامعمول بر ندیه تأثیر می‌گذارد، به‌ویژه در داستانِ شاهِ پوهم و هفت کاخ د [۱۸۳۰].

رویِ هم‌رفته، پژوهش‌ها بر رابله و چاپ‌های آثار او افزایش می‌یابند. در ۱۸۲۸ سنت‌بو [۱۸۶۹ - ۱۸۰۴، منتقدِ ادبی] در باره‌ی «عادت‌های باکوسی» نسبت داده شده به رابله تردید می‌کند؛ در ۱۸۵۷ دِزیره نیزار [۱۸۸۸ - ۱۸۰۶، نویسنده و منتقدِ ادبی] به‌روشنی رد می‌کند این شهرتِ رابله را که بر عادتِ تفسیرِ شخصیتِ نویسنده‌ها بر پایه‌ی آثارِ آنها استوار است. راهبِ خلعِ لباس شده پیاپی همچون نمادِ سنتِ فرانسویِ خنده یا پدرِ زبانِ ملی خوانده می‌شود. فراتر از ستایش‌ها، چندین نویسنده به او استناد می‌کنند. اگر نِروال [۱۸۵۵ - ۱۸۰۸] ستایشِ خود را با احتیاط به آگاهی می‌رساند، گوستاو فلوبر [۱۸۸۰ - ۱۸۲۱] خود را یکی از نکته‌سنج‌ترین کارشناس‌های او نشان می‌دهد. او در نامه‌هایِ خود بارها از وی نام برده کِششِ خود را برای خیال‌پردازی‌هایِ هیولایی و زیاده‌روی‌هایِ سرسختانه‌ی او بیان می‌کند. نویسنده‌ی مادامِ بوآزی او را «قَدِیسْکُدُوس» [ساخته ام برای sacrosaint که ترجمه می‌شود «پاک و مقدس»] توصیف می‌کند. آثارِ رابله، که گاهی با حسرتِ گذشته همچون نمادی از شادیِ گم‌شده از آنها یاد می‌شود، از سوی

برخی‌ها برای دفاع از لیچارگویی [معنی مجازی *gauloiserie* (در متن)، در اصل به معنی ویژگی مردم گُل یا گال، نیاکانِ فرانسویان] نیز مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، مانند هانری لوسیَن [Henry Lucien نویسنده‌ی *Gauloiserie et calembredaines*, Paul Ollendorff Éditeur, Paris، لیچرها و پوت‌ویلاها ۱۸۸۲]، یا برای تحریک بورژواها.

البته طبعاً همواره عیب‌جویانی هم هستند: لامارتین [۱۸۶۹ - ۱۷۹۰] رابله را در درس‌های آشنای ادبیات با یک بی‌شرم کثیف همسان می‌داند. این‌چنین، سده‌ی نوزده شاهد آرمانی کردنِ رابله است بی‌آن‌که شهرتِ او



فلوپِر [۱۸۸۰ - ۱۸۲۱] در یک نوشته‌ی جوانی در باره‌ی رابله می‌نویسد که از هیچ نامی با این همه بی‌عدالتی و ناآگاهی یاد نشده است.

تخیلی را که او بر گردِ خود می‌پروراند، کاهش دهد. بحثِ عقیدتی نیز پایان نمی‌پذیرد: در ۱۸۴۶، در زمانِ پادشاهیِ لویی فیلیپ [۱۸۵۰ - ۱۷۷۳، آخرین شاهِ فرانسه، ۱۸۴۸ - ۱۸۳۰]، هنگامِ کاوشِ گورستانِ سن پُل [در ناحیه‌ی ۴ پاریس] (ویران شده در ۱۷۹۶)، تابوتِ او از خاک بیرون کشیده می‌شود. صورتِ جلسه‌گزارش می‌دهد که تابوت دربرگیرنده‌ی «بازمانده‌های ناپاک

مردیست که لباسِ کشیشی را با بی‌شرمی نوشته‌هایِ خود و گستاخیِ اخلاقیاتِ خود آلوده کرده است».

سده‌ی ۲۰

رابله در سده‌ی بیستم از موفقیتی فزاینده برخوردار است، همان‌گونه که بزرگ‌داشت‌هایِ پُرشمارِ نویسنده‌ها، وانگهی دارایِ حسّاسیت‌هایِ ادبیِ سختِ گوناگون، از پُلِ کلودل [۱۹۵۵ - ۱۸۶۸] گرفته تا فرانسیس ژم [۱۹۳۹ - ۱۸۶۸، شاعر و رمان‌نویسِ فرانسوی]، گواهِ آن است. در ۱۹۰۹، آنا تول فرانس [۱۹۲۴ - ۱۸۴۴] برایِ مخاطبانی آرژانتینی یک مجموعه کنفرانس به زندگی و رُمان‌هایِ او اختصاص می‌دهد که در ۱۹۲۸ چاپ می‌شود. با این‌همه، از ترسِ جریحه‌دار کردنِ باورهایِ مخاطبانِ خود، از تندیِ آن می‌کاهد. [آنا تول فرانس در آغازِ مقدمه‌ی کتابش خود به این نکته اعتراف می‌کند: «... رابله را به شما بشناسانم، رابله‌ی بزرگ، رابله‌ی واقعی، بی جریحه‌دار کردن، بی شکّه کردن و بی نگران کردنِ کسی، بی اهانت کردن به گوش‌هایِ عفیف، کار به نظر خطرناک می‌آید...»]. سلین [۱۹۶۱ - ۱۸۹۴] در مصاحبه‌ای مشهور چنین عنوان می‌کند که رابله «تیرش به هدف نخورد» چون زبانِ فرانسه از نمونه‌ی سبکِ پُرشورِ او پیروی نکرد بلکه در زاهدنماییِ دانشگاهیِ لطفِ خود را از دست داد. فرانسوا بُن [۱۹۵۳ - نویسنده و مترجم]، پیش‌گفتارِ نویسنده آثارِ رابله در انتشاراتِ پُل اُچاکوسکی لورنس [۲۰۱۸ - ۱۹۴۴، پایه‌گذارِ انتشاراتِ پ.ا.ل. Éditions P.O.L.]، در ۱۹۹۰ جستاری بحث‌انگیز با نامِ دیوانگیِ رابله می‌نویسد [دیوانگیِ رابله، آفرینشِ پانتاگروئل، پاریس، انتشاراتِ مینوبی، ۲۵۸ صفحه] که در آن از

گیراییِ حروف و املايِ چاپ‌هایِ نخستینِ دفاع می‌کند، اما نقدِ دانشگاهیِ آن را به دلیلِ لعن‌هایِ پر مدعا و تفسیرهایِ گستاخانه چندان نپسندید [اشاره‌یِ نویسنده به‌ویژه به یادداشتی از گئی دمرسن (رابله‌شناس و مترجمِ رابله به فرانسه‌یِ مدرن) است]. البته او [فرانسوا بُن] از ورایِ تحلیلِ پانتاگروئنِ برداشتِ خودش را از ادبیّاتِ مطرح می‌کند.

میراث‌ها

متن‌هایِ پیرارابل‌گانه

چندین اثرِ هم‌روزگارِ رابله برِ گردِ خیال‌پردازیِ پانتاگروئنِلی می‌چرخند که نشان‌دهنده‌یِ بازتابِ زودرسِ آن است. فرانسوا اَبر [۱۵۶۱ - ۱۵۱۰]، شاعر و مترجم [در ۱۵۴۲]، با الهام از انجیل‌باوریِ رابله، یک شعرِ شبانی در ۶۸۴ مصرعِ ده هجایی منتشر می‌کند که در آن گارگانتوا [گران‌گاله]، در پس‌زمینه‌یِ برملا کردنِ سوءِ استفاده‌هایِ کلیسایی، از امکانِ ازدواجِ کشیش‌ها دفاع می‌کند. نسخه‌ای از شاگردِ پانتاگروئن [۱۵۳۸]، احتمالاً نوشته‌یِ ژان دَبوندانس Jehan d'Abundance (اسمِ مستعار است)، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس، که در سال‌هایِ پنجاهِ سده‌یِ شانزدهم مُرد [که تا آنجا که به سرزمینِ فانوس‌ها [le pays de Lanternois]، کتابِ پنجم، فصلِ ۳۱] مربوط می‌شود، بیش‌تر وام‌دارِ سفرنامه‌ها و لوسیَن [۱۸۰ - ۱۲۰] است تا به جهانِ اصلیِ رابله، در پیِ چاپِ نامجازی از سویِ اتیَن دُلّه [۱۵۴۶ - ۱۵۰۹]، نویسنده و شاعر و ناشر و دوستِ رابله [در ۱۵۴۲]، به‌غلط به رابله نسبت داده شد. این دو متن با این‌همه زندگیِ تازه‌ای همچون منبع در کتاب

سوم و کتاب چهارم
می‌یابند: نخستین از
سفارش‌های درباره‌ی زنان
خبر می‌دهد، در حالی‌که
دومی برن‌گناری
[شخصیتِ غول در شاگرد
پانتاگروئل] و جزیره‌ی
چموش [(یا جزیره‌ی
وحشی)، کتاب چهارم
فصل ۳۵] را توصیف
می‌کند.

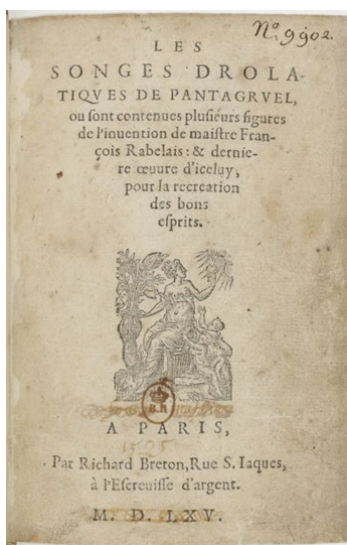


اتی‌ن دُلُه [۱۵۴۶ - ۱۵۰۹، نویسنده، شاعر، و ناشرِ
انسان‌باور]، همکارِ رابله، در ۱۵۴۶ در یک موقعیتِ
مذهبیِ بیش از بیش ستیزه‌جویانه می‌میرد [درواقع هولناکانه
کشته و با کتاب‌هایش سوزانده می‌شود تندیس برنزیِ اِتی‌ن
دُلُه کارِ اِرنست گیلبر، میدانِ مویر [پاریس پنجم]، که در
۱۸۸۹ افتتاح و [از جاهایِ گردِ هم آبی آزاداندیشان بود]
در ۱۹۴۲ [زیرِ اشغالِ نازی‌ها] برداشته [و دُوب] شد.
نویسنده ندارد مگر

خیال‌پردازیِ پرشورِ آنها.

در ۲۰۰۹، جستارِ بهره‌گیریِ ینکو از متراجه که ادعا شد نوشته‌ی رابله
بوده از زبانِ چک ترجمه شده است، در انتشاراتِ آلیا منتشر می‌شود. بنا بر
پیش‌گفتار، مقصود به‌اصطلاح ترجمه‌ی فرانسویِ نسخه‌ی چکِ متنی

رابلگانه‌ست که در سده‌ی هفدهم
 [۱۶۲۲] به دست یکی به نام
 مارتین کُرس دو کُرشِتال، یا به
 لاتین مارتینوس کارکسیوس،
 شخصیت واقعی آن دوره، مترجم
 نخستین نسخه‌ی آلمانی فاوست
 ۱۵۸۷ نوشته شده است [و گویا
 تنها سه نسخه از آن بازمانده
 است]. این کار چاخانی (اثر
 نویسنده‌ی چک پاتریک اوژدنیک
 [۱۹۵۷])، با تکیه کردن
 بذله‌گویانه بر نویسنده‌های مرجعی
 همچون ارسطو یا ابن سینا، به
 حرفه‌های تن‌کردشناختی و
 روان‌شناختی شراب می‌پردازد و با
 «سرقت ادبی پیش از موعد» از
 ژرژ موستاکی [۲۰۱۳ - ۱۹۳۴،
 موسیقی‌دان و نوازنده] پایان
 می‌گیرد.



[رؤیاهای خنده‌دار پانتاگروئل، که دربرگیرنده‌ی
 چندین تصویر [دقیقاً صدویست] از آفرینش
 استاد فرانسوا رابله است : و آخرین اثر او، از
 پیر سرگرمی ذهن‌های نیک را. به پاریس، از
 ریشار برتن، خیابان سن ژاک، در خرچگ
 نقره. ۱۵۶۵. (منسوب است به فرانسوا رابله)]



[یک نمونه از ۱۲۰ تصویر روئیهای خنده‌دار پلنگاگرونی، ۱۵۶۵، منسوب به فرانسوا رابله]

رُمان نویس‌ها

در سده‌ی هژدهم، این انسان‌باور تأثیر به‌سزایی بر چندین رُمان‌نویس بریتانیایی می‌گذارد. جان‌اتن سوئفت [۱۷۲۵ - ۱۶۶۷]، در سفرهای گلیپور [۱۷۲۷]، تنها به این بسنده نمی‌کند که یک طرح داستانی مرکب از سفرهای پیاپی دریایی، جزیره‌های خیالی، غول‌ها و گوشه‌وکنایه‌های ری‌ش‌خندآمیز بیافد، بلکه صحنه‌هایی همانند با بخش‌های نوعاً رابلگانه وارد داستان می‌کند، به‌ویژه به هنگام معرفی دانشمندهای فضل‌فروش فرهنگستان لاگادو [شهر خیالی سفرهای گلیپور؛ در رابطه با کتاب پنجم رابله، فصل ۲۱]، یا خاموش کردن آتش‌سوزی با پاشاندن ادرار [در رابطه با شاشیدن گارگانتوا [گران‌گاله] از بالای کلیسای نتردام، فصل ۱۷]. نامه‌های لورنس سترن [۱۷۶۸ - ۱۷۱۳] نشان می‌دهد که او خود را وارثِ برحقِ این نویسنده می‌داند. وانگهی، او تکه‌ای به شیوه‌ی رابله می‌نویسد، طرح احتمالاً متروکِ تریستران شاندی [منتشر شده بین ۱۷۷۰ - ۱۷۶۰] که دخترش لیدیا آن را با نامه‌های او چاپ کرد. وانگهی ارجاع‌ها به نویسنده‌ی تورنی [رابله] در این رُمان فراوان است، تا آنجا که فرّنه [طنزنویس و مترجم سده‌ی هژدهم]، نخستین مترجم سترن به فرانسه، می‌گوید که شناختِ اوّلی برای دریافتِ دومی ضروری‌ست.

آنورده بالزاک [۱۸۵۰ - ۱۷۹۹] در پیش‌گفتارهای خود بر فیژوپلورزی [دواج و بر حکایت‌های خنده‌دار به‌روشنی پشتیبانی از رابله را به عهده می‌گیرد. او خود را فقط از نقطه‌نظر ادبی به رابله نزدیک نمی‌داند، بلکه همچنین به خاطر خلق و خوی شوخ و شادی که به او نسبت می‌دهد. نویسنده‌ی رمانتیک [از نگاه اخلاقی و اجتماعی، نه به سبک ادبی، که رئالیسم است] با آوردن نام

او در بیش از بیست رُمان و داستانِ کمدیِ انسانیِ پیاپی از او ستایش می‌کند. «بالزاک به‌روشنی فرزند یا نوه‌ی رابله است. او هرگز تحسینِ خود را برای نویسنده‌ی گل‌گانتوا پنهان نکرد که در پسر عمو پونس همچون "بزرگ‌ترین ذهنِ انسانِ مدرن" از او یاد می‌کند.» [عبارتِ در گیومه از میشل بریکس (۱۹۵۸) تاریخ‌نویسِ ادبی]. بالزاک نامِ مستعارِ از حروف‌بازیِ رابله، اَلْکُفْرِیاس، را برای امضا کردنِ داستانِ صَفْو، حکایتِ خیالی در روزنامه‌ی لا-میوَنِتِ ۳ اکتبر ۱۸۳۰، وام می‌گیرد. این بالزاک است که به صفتِ «رابلِگانه» معنایِ «سُبک، گستاخ، سرزننده، شاد» می‌دهد.

نَکَوِی [۱۹۹۲] اثرِ پاتریک شاموآزو [- ۱۹۵۳] ده درختیِ آه‌ها [۱۹۹۴] از رافائل کُنْفِیان [- ۱۹۵۱]، و همچنین بخشِ بزرگی از ادبیاتِ کرئولی [زبان‌هایِ پیوندی به‌ویژه در مستعمره‌ها] دارایِ آفرینش‌گریِ شدیدِ واژگانی اند و نوشتارِ رابلِگانه را به یاد می‌آورند.

نمایش‌نامه‌نویس‌ها و موسیقی‌دان‌ها

در طولِ سده‌ی نوزدهم، چندین نمایش‌نامه‌نویسِ جهانِ رابلِگانه را برمی‌گزینند، بیش‌ترِ وقت‌ها با گزارشِ تخیلِ همگانیِ موجود بر گردِ نویسنده تا با شناختیِ واقعی از آثارِ او، چه‌بسا چون‌که او شادیِ نمایش را اعلام می‌کند. آنها در این مورد از آندره گرتُری [۱۸۱۳ - ۱۷۴۱، اُپرانویس]، نویسنده‌ی یک کمدیِ غناییِ سالِ ۱۷۸۵ در سه پرده به نامِ پانورژ در جزیره‌ی فانوس‌ها پیروی می‌کنند که از نقطه نظرِ طرح‌هایِ موسیقاییِ اصیل می‌نماید و بیش‌تر به شیوه‌ای ناشیانه از هنرِ بتهوون [۱۸۲۷ - ۱۷۷۰] خبر می‌دهد. خودِ زندگیِ نویسنده دست‌مایه‌ی نمایش‌هایِ شادی‌آورِ عامیانه‌ی می‌شود، همچونِ رابله یا

کشیثِ مری مدُنْ [شهری نزدیکِ پاریس که رابله در ۱۵۵۱ کشیثِ آن بود]
 از لُونْ [۱۸۸۴ - ۱۸۰۲، نمایش‌نامه‌نویس] و وارَن [۱۸۶۹ - ۱۷۹۸،
 نمایش‌نامه‌نویس]، که او را همچون کشیثِ سرخوشِ دهکده نشان می‌دهند،
 در حالی که گارگانتوا یا رابله
 در سفر از دوِمرسان [۱۸۴۹ -
 ۱۷۸۰، نمایش‌نامه‌نویس]
 زندگی‌نامه‌ی ساختگی را به
 داستان‌پردازی می‌آمیزد و
 نویسنده‌ای به تصویر می‌کشد
 همان اندازه سرزنده که
 بی‌پول.



آلفرد ژاری [۱۹۰۷ -
 ۱۸۷۳] با اوژن دُمولِر
 [۱۹۱۹ - ۱۸۶۲، رمان‌نویس
 و منتقد] اُپرایِ شادی‌آوری
 رویِ موسیقیِ کلود تراس
 [۱۹۲۳ - ۱۸۶۷،
 موسیقی‌دان] می‌نویسد به نامِ
 پانتاگروئن، و با به کار بردنِ
 چاشنی‌هایِ گوناگونِ
 داستان‌هایِ رابلگانه (ازدواج، گوسفندهایِ پانورژ، نامِ شخصیت‌ها) چنان آنها
 را بازسازی می‌کند که شناخته نشوند. پانتاگروئل، برایِ ازدواج با شاهدخت
 بلسِ دندنو [بازرگان، از شخصیت‌هایِ پانتاگروئن]
 رابله [برایِ اُپرایِ شادی‌آورِ پانتاگروئن، در دو پرده،
 ۱۸۵۵، کارِ تئودور لایار [۱۸۷۰ - ۱۸۰۵،
 موسیقی‌دان] بر اساسِ متنی از هانری تریانون
 [۱۸۹۶ - ۱۸۱۱، منتقد و مترجم].

آلیس، دخترِ پیکرکُل [خشم‌گیر]، به جست‌وجویِ ردایی ساخته از پشمِ زر می‌رود. اجرایِ نخستِ آن در ۱۹۱۱ در تئاترِ بزرگِ لیون با موفقیت همراه بود. در واقع چندین روایت هست از آن‌چه بیش‌تر یک بازتألیف است تا اقتباس. به دنبالِ آهنگ‌سازِ هروه [۱۸۹۲ - ۱۸۲۵] در ۱۸۷۹ یا رویِ پلانکت [۱۹۰۳ - ۱۸۴۸] در ۱۸۹۵، ژول ماسنه [۱۹۱۲ - ۱۸۴۲، آهنگ‌ساز] بر آن می‌شود که یک پانورِ [کلان] غنایی با طرحِ ماجرایِ زناشوییِ بنویسد که پیش‌تر در گِزِیلِیس [اُپرا، ۱۸۹۴] نقیضه‌ای از آن ساخته بود. داستانِ پانورِ [۱۹۱۰-۱۲]، که برایِ نخستین بار در ۱۹۱۳ پس از مرگِ آهنگ‌ساز اجرا شد، بر گردِ عشق‌هایِ پُریاهویِ کُلمب و شخصیتِ هم‌نامِ اُپرا ساخته می‌شود که بلهوس، حسود، و شراب‌خوریِ قهّار است.

در ۱۹۰۹، ادگار وارِز [۱۹۶۵ - ۱۸۸۳] ساختِ یک سمفونیِ ادبی را بر اساسِ گِزِ گانتو آغاز کرد. او به‌تازگی با نویسنده رومنِ رولان [۱۹۴۴ - ۱۸۶۶]، که در شور و شوق با او سهیم بود، دیدار کرده بود: «گِزِ گانتو حتی شما به نظرم ایده‌آلِ یک موضوعِ زنده و مردمی (به معنایِ «همه‌ی یک مردم») است. اما به‌ویژه لذّتِ ببرید از نوشتنِش. به زحمتش نمی‌ارزد اگر از انجام دادنش حال نکنید. خودتان را از دلِ مشغولی‌هایِ روشنفکرانه رها کنید: بریزید بیرون خودتان را!» کار به سرانجام نمی‌رسد، یا شاید وارِز نت‌نامه‌یِ خود را در سال‌هایِ ۱۹۶۰ نابود می‌کند، اما آهنگ‌ساز، همان‌گونه که نامه‌نگاری‌هایِ او با نیکلا سلونیمسکی گواهِ آن است، همواره خواننده‌یِ پُرشوق و ستایش‌گرِ آثارِ رابله بازمی‌ماند. رومن رولان باز از پیش‌آمدی به وجد آمده بود: در رُمانِ مفصّلِ خود، ژان کریستف [۱۹۱۲ - ۱۹۰۴]، قهرمانِ داستان نیز یک سمفونیِ ادبی می‌سازد به نامِ گِزِ گانتو.

در ۱۹۶۰، پُل بُدوئن میشل [۲۰۲۰ - ۱۹۳۰، آهنگ‌ساز] کتبتِ سازهای بادیِ خود را ساخت، ۵ موومان (Op. ۸)، «در ستایشِ فرانسوا رابله».

در ۱۹۷۱، ژان فرانسه [۱۹۹۷ - ۱۹۱۲، آهنگ‌ساز] روی‌دادهایِ درِیابیِ نَیْدِنِیوِ غولِ نیکِ گارِ گانتوآ را با بهره گرفتن از بخش‌هایِ زیادی از متنِ

رابله برایِ تک‌نوازی و ارکسترِ زهی می‌سازد. در حوزه‌یِ تئاتر، ژان لویی بارو [۱۹۹۴ - ۱۹۱۰] در نمایشی گسترده اقتباسی از گارِ گانتوآ و پانتاگروئل می‌سازد به نامِ رابله که در ۱۹۶۸ در تماشاخانه‌یِ الیزه مُن‌مارتر [بنیاد نهاده در ۱۸۰۷] با موسیقیِ میشل پُلنارف [-] ۱۹۴۴، آهنگ‌ساز و ترانه‌سرا و خواننده اجرا شد. در ۱۹۸۳، نویسنده‌یِ کانادایی آنتونین مایه [-] ۱۹۲۹ نمایش‌نامه‌یِ پانورژ، دوستِ پانتاگروئل را می‌نویسد که از طرحِ رُمان‌هایِ رابله بهره می‌گیرد.

تصویرسازها

کارستانِ پانتاگروئلی در زمانِ زندگانیِ نویسنده چندان الهام‌بخشِ هنرمندها نبود. گراوورهایِ رویِ چوب، که آثارِ او را می‌آریند، همه



آفیشِ تبلیغاتی برایِ نسخه‌یِ چاپیِ [آثارِ رابله] در انتشاراتِ کتاب‌خانه‌یِ مصور.

پیش‌تر به کار رفته و بدونِ اصالت، و گاهی بدونِ رابطه‌ی مستقیم با متن اند. مصوّر سازی‌ها با کوشش‌هایی کمابیش موفق از سده‌ی ۱۸ منتشر می‌شوند و در ۱۸۲۰ نخستین چاپِ رابطه‌ی سده‌ی ۱۹ در انتشاراتِ تئودر دُروته [۱۸۲۳ - ۱۷۸۸] با ۱۴ تابلویِ جدا از متن منتشر می‌شود که چهره‌ی نویسنده کارِ چارلز تامپسن [۱۸۴۳ - ۱۷۹۸، گراوورسازِ انگلیسی] و شاگردِ او خانمِ بوگن بر اساسِ نقاشی‌هایِ ویکتور آدام [۱۸۶۶ - ۱۸۰۱، نقّاش] نیز از آن جمله اند. فناوریِ گراوور رویِ چوبِ بُرشِ افقیِ تنه‌ی درخت در آن زمان نوآوریِ تازه‌ای بود. یازده نقّاشیِ متنِ کُپی‌هاییِ دستکاری‌شده و سبک‌شده از گراوورهایِ موجود در چاپِ پیشینِ آثارِ رابطه اند که بینِ سال‌هایِ ۱۷۹۸ - ۱۷۹۷ در انتشاراتِ فردینان باستی‌ین چاپ شدند.

در ۱۸۵۴، گوستاو دُره [۱۸۸۳ - ۱۸۳۲، نقّاش و گراوورساز] تصویرسازیِ نخستینی از آثارِ رابطه را انجام داد که همانندِ چاپ‌هایِ ادبیِ نفیسی نیست که او دو سال بعد با افسانه‌یِ یهودیِ مرگِ دَن [از افسانه‌هایِ سده‌هایِ میانه] آغاز خواهد کرد. این کار در واقع در مجموعه‌ای برایِ همگان به قطعِ رُقی بر کاغذی با کیفیتِ پایین چاپ می‌شود، البته همراه با گراوورهایِ زیادی که در چاپِ ۱۸۷۳ دیگر استفاده نشدند. در عوض، این چاپِ اخیر که به سببِ جنگِ فرانسه و پروس به تأخیر افتاد، از سویِ برادرانِ گارنیه [امروزه انتشاراتِ گارنیه - فلاماریون] منتشر شده به خانواده‌یِ کتاب‌هایِ قطعِ بزرگِ گراوورساز می‌پیوندد.

آلبر رُیدا [۱۹۲۶ - ۱۸۴۸، کاریکاتوریست و گراوورساز] با سبکی سبک‌تر و طنزآمیز دست به چالشِ نویندنِ تصویرسازیِ آثارِ رابله می‌زند، و با چاپِ ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ در نشرِ کتاب‌خانه‌هایِ مصوّرِ انتشاراتیِ ژرژ دوکو [۱۹۱۴ - ۱۸۴۵]، به خاطرِ موفقیّتِ تفسیرِ خودِ شاهدِ چرخشی در مسیرِ کارِ خود می‌شود. این چاپِ پنج جلدی، زیرِ نظرِ پی‌یر ژانه [۱۸۷۰ - ۱۸۲۰، کتاب‌شناس] که به هنگامِ انتشارِ آن درگذشت، دو ورقه‌ای است و

درب‌گیرنده‌ی

۶۰۰ طرح در

میانِ متن، و ۴۹

طرح بیرون از

متن. سبکی

پویای آن در

تقابل با ایستایی

کارِ گوستاو

دُره قرار



[گارگاتوآ در گهوراه، کارِ آلبر رُیدا]

می‌گیرد. او کوششِ بیش‌تری برای انتقالِ عجیبِ بودنِ جهانِ رابِلگانه و واقعی‌نماییِ تاریخیِ لباس‌ها و معماریِ نشان می‌دهد، و معنایِ ادبی بر مجموعِ کارِ چیرگی دارد. جوششِ جزئیّاتِ یادآورِ انباشتگی‌هایِ رُمان‌هاست.

سده‌ی بیستم روی هم رفته شاهدِ پدیدار شدنِ تصویرسازی‌های بسیارِ آثارِ رابله است، با مثلاً بچه‌بازی‌های [به معنی «در خورِ کودکان»] مارسل ژانژان [۱۹۷۳ - ۱۸۹۳، تصویرسازِ کتاب] (۱۹۳۳)، هجوهای شیطنت‌آمیزِ ژاک توشه [۱۹۴۹ - ۱۸۸۷، تصویرسازِ کتاب] (۱۹۳۵) یا چوب‌های آندره درن [۱۹۵۴ - ۱۸۸۰، نقاش] (۱۹۴۳). شخصیت‌های رابله‌گانه، گواهِ وزنه‌ی خود در تخیلِ جمعی، گاهی برایِ خودِ آنها و بدونِ رابطه با رُمان برگزیده می‌شوند، همان‌گونه که گل‌گانتوا اثرِ دُمیه [۱۸۷۹ - ۱۸۰۸، کاریکاتوریست و



[گارگانتوا کارِ اثرِ دُمیه، ۱۸۳۱، کاریکاتورِ شاه لویی فیلیپ]

گراوورساز] این نکته را نشان می‌دهد. به سببِ این کاریکاتورِ خشونت‌آمیزِ لویی فیلیپ [۱۸۵۰ - ۱۷۷۳، شاهِ فرانسه] که همچون دیوِ شکم‌باره تعبیر شد، هنرمند به شش ماه زندان محکوم می‌شود.

حضورِ رابله در میراثِ میهنی

رابله و مُنْپِلِیه

رابله در پایانِ دکترایِ خود، که آن را به هنگامِ دومینِ اقامتِش در مُنْپِلِیه (از مِه‌ی ۱۵۳۷ تا ژانویه‌ی ۱۵۳۸) دریافت کرد، مدتی در دانشگاه درس داد.

به یادِ گذرِ او
سنتی پا گرفته
است بر گردِ
ردایِ سرخی که
به او نسبت
می‌دهند: هر
دانشجویِ دکتر
در روزِ ارائه‌ی
پایان‌نامه‌ی خود
بزرگداشتی از او

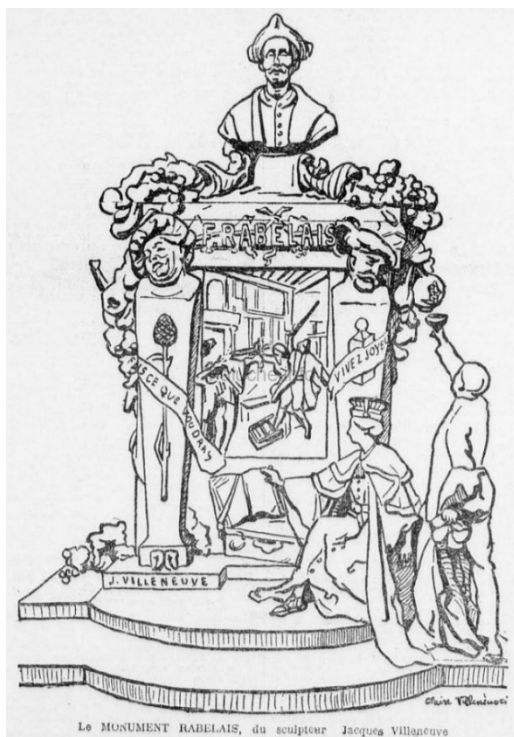


[زبید شاد، VIVEZ JOYEUX، (نک. به گارگاتوآ، ده
مصراعی «به خوانندگان» بخشی از بنایِ یادبودِ رابله در مُنْپِلِیه که
در طرحِ کاملِ آن در صفحه‌ی بعد هست).
پوشاکِ سرخ،

پیش از انقلاب [۱۷۹۹ - ۱۷۸۹]، ویژه‌ی دانش‌جویِ ورودکننده به نخستین

گوهی نامه‌ی
 پژشکی ست
 که او سپس
 آن را به تن
 می‌کند برای
 درس دادن به
 جوان‌ترها، و
 لباسِ سیاه
 ویژه‌ی
 گواهی‌نامه‌ی
 پایانی‌ست.

در بوستانِ
 گیاه‌شناسیِ
 منپلیه تندیسی
 هست کارِ
 ژاک ویلنُو
 [۱۹۳۳ -
 ۱۸۶۵] که



[طرح بنای یادبودِ رابله، ساخته‌ی ژاک لویی رُبر ویلنُو، در بوستانِ
 منپلیه با تندیسی نویسنده بر فرازِ آن]

در ۶ نوامبر ۱۹۲۱ افتتاح شد. نیم‌ته‌ای‌ست از رابله همچو تاجی بر فرازِ
 دیواری، در کنارِ دو هِرمِس [از خدایانِ اُلَمپ]، و بر دیواره‌ها شخصیت‌هایِ
 کارستانِ پانتاگروئلی، که در مرکزِش این سفارش حک شده است: «زیید
 شاد».

رابله و تورِن

نامِ رابله در
 منطقه‌ی تورِن بسیار
 می‌آید: این چنین، به
 خیابانی داده شده است
 در محله‌ی رابله، به
 دبیرستانی، به همایش
 فرهنگیِ فرانسو رابله
 [از ۲۰۰۲ هر ساله در
 شهرِ تورِن]، به
 انتشاراتِ دانشگاهی
 فرانسوا رابله، به
 هتل‌ها، و جزآن.
 هم‌چنین، نه چندان دور



تندیسِ رابله، برنز، در شینُن، کارِ پی‌یراؤن-امیل ایر، ۱۸۸۲
 از شینُن، موزه‌ی
 دُوی-نی-یر هست که در
 ۱۹۵۱ در جایِ کودکیِ رابله‌ی باز ارج یافته بنا شد، و نزدیکِ چندین مکانِ
 مهمّ جنگِ پیکرکُل [خشم‌گیر] است، مانند دیرِ سئی یا کاخِ رُش کِرمو.



تندیس رابله در محوطه‌ی ناپلئون موزه‌ی لوور، پاریس، کارِ ایلاس رُ، ۱۸۵۷



تندیسِ رابله در تورِن، کارِ هنری دومِژ، ۱۸۸۰.

آثار

چاپ‌های قدیمی

برای فهرست و طبقه‌بندی
کامل چاپ‌های قدیمی، نگاه
کنید به: س. رولس و م. آ.
سکریچ، کتاب‌شناسی نوین
رابله: چاپ‌های رابله پیش از
۱۶۲۶، ژنو، درز [ناشر]،
مجموعه‌ی «کارهای
انسان‌باوری و رُنسانس»
(شماره‌ی ۲۱۹)، ۱۹۸۷، ۱۶
+ ۶۹۳ صص.

A NEW
**RABELAIS
BIBLIOGRAPHY**

Editions of Rabelais before 1626

by

Stephen Rawles and M.A. Screech

with the collaboration of
Sally Burch North and Anne Reeve

and

Incorporating preliminary work done by and with

Gwyneth Wilkie



GENÈVE
LIBRAIRIE DROZ

11, RUE MARGERITTE

1201

[Stephen RAWLES, Michael
A. SCREECH
*A New Rabelais
Bibliography: Editions of
Rabelais before 1626, Droz,*
۱۹۸۷]

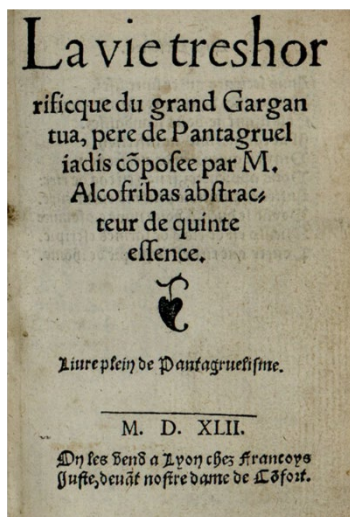
پانتاگروئل

- پانتاگروئل. کارها و دلاوری‌های هراس‌انگیز و هولناک پانتاگروئل بس‌نامدار شاه‌تشنگان پسر غول‌تھمن گار گانتوآ. نگاشته به‌تازگی به دست استاد ال‌کفریاس نازیه، لیون، کلود نوری، [؟ ۱۵۳۲]
- پانتاگروئل شاه‌تشنگان، بازآویده به سرشتِ راستینِ خود، با کارها و دلاوری‌های هولناک‌ش، نگاشته به دست زنده‌یاد استاد ال‌کفریاس آه‌نجنده‌ی آخشیج پنجم، لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۴۲ (چاپ ویراسته و کامل‌شده)
- پانتاگروئل، بازچاپ نسخه‌ی لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۳۳، بر اساس نسخه‌ی یگانه‌ی کتاب‌خانه‌ی سلطنتی درِست [شهری در آلمان]. پیش‌گفتار از دُرز و پ. پلان، پاریس، ۱۹۰۳

گار گانتوآ

- گار گانتوآ [عنوانِ بازنوشته؟]، لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۳۴
- گار گانتوآ. بختِ نیک. زندگیِ ارزیدیِ دِیْدِر گار گانتوآی تھمن، پدِر پانتاگروئل، نبشته اندر روزگارِ گذشته به دست آه‌نجنده‌ی آخشیج پنجم. کتابی سرشار از پانتاگروئل‌گرایی، لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۳۵

• زندگی بس هولناک
 گار گاتو آتی تهمتن، پدر
 پانتاگروئل، نبشته اندر روزگار
 گذشته به دست استاد الکفریاس
 آهنگنده‌ی آخشیج پنجم. کتابی
 سرشار از پانتاگروئل‌گرایی،
 لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۴۲.
 [کتابی سرشار از
 پانتاگروئل‌گرایی. ۱۵۴۲.
 فروشنده‌شان به لیون در دوکان
 فرانسوا ژوست روبه‌روی بانوی
 مای آسایش] (چاپ ویراسته و
 کامل شده).



[صفحه‌ی عنوانِ گارگاتوآی چاپ ۱۵۴۲]

کتابِ سوم

• کتابِ سومِ کارها و گفته‌های دلاورانه‌ی پانتاگروئل زاده نبشته‌ی
 استاد فرانسوا رابله‌ی پزشک، راهب جزیره‌های ایبر [نام مجموعه‌ای از چهار
 جزیره‌ی فرانسوی در مدیترانه که معروف بود پناهگاهِ راهزن‌هاست].
 نویسنده‌ی یادشده‌ی بالا از خوانندگان درخواست خواهد که آماده‌ی خنده باشند تا
 کتابِ هفتاد و هشتم، پاریس، کرتی‌بن و شیل، ۱۵۴۶

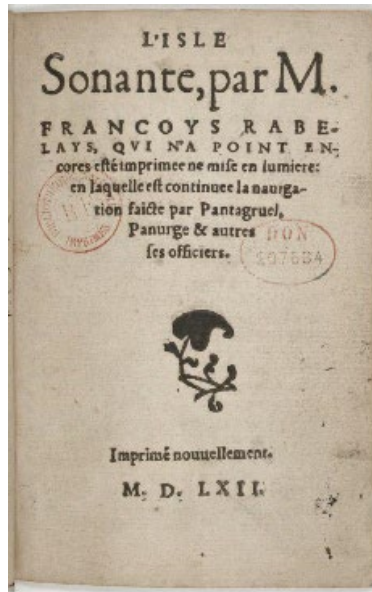
- کتاب سوم کلاها و گفته‌های پهلوانانه‌ی پانتاگروئل نیک: نبشته‌ی استاد فرانسوا رابله‌ی پزشک، بازیینی‌شده و ویراسته به دست نویسنده، زیر سانسور باستانی. نگارنده‌ی یادشده‌ی بالا از خوانندگان تمنا دارد که آماده‌ی خنده باشند تا کتاب هفتاد و هشتم، به معنای وسیع. [پاریس، م. فزاندا]، ۱۵۵۲ (چاپ بازیینی‌شده و کامل‌شده)

کتاب چهارم

- کتاب چهارم کلاها و گفته‌های دلاوران‌ی پانتاگروئل بزاده. نبشته‌ی استاد فرانسوا رابله، پزشک و راهب جزیره‌های ایر [پناهگاه راهزن‌ها]، بی مکان و بی زمان، [لیون، پی‌یر دو تور، ۱۵۴۸]
- کتاب چهارم کلاها و گفته‌های دلاوران‌ی پانتاگروئل نیک. نبشته‌ی استاد فرانسوا رابله، پزشک، پاریس، فزاندا، ۱۵۵۲
- کتاب چهارم کلاها و گفته‌های دلاوران‌ی پانتاگروئل نیک. نبشته‌ی استاد فرانسوا رابله، پزشک، با روشن‌گری اندک عبارت‌های مبهم موجود در کتاب یادشده، لیون، ب. آلمن، ۱۵۵۲

جزیره‌ی ناقوس نواز و کتاب پنجم

• جزیره‌ی ناقوس نواز،
از استاد فرانسوا رابله، که تا
کنون نه چاپ و نه رونمایی
شده بوده: که در آن ادامه یابد
دریانوردی درپیش‌گرفته‌ی
پانتاگروئل، پانورژ، و دیگر
کارگزاران او. به‌تازگی
چاپ‌شده، بدون مکان،
۱۵۶۲.



• پنجمین و واپسین
کتاب کارها و گفتارهای
دلیوانه‌ی پانتاگروئل و نیک،
نیشته‌ی استاد فرانسوا رابله،
پزشک. در آن دیدار با
پیشگوی قرابه‌ی ملکوتی
هست، و پاسخ قرابه (...)،
بدون مکان، ۱۵۶۴.

[یگانه نسخه‌ی جزیره‌ی ناقوس نواز، منتسب به
فرانسوا رابله، که در کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه
هست، با شناس‌نامه‌ی BN Rés. pY
[۱۳۴۹].

چاپ‌های مجموعه‌ای

- آثار استاد فرانسوا رابله‌ی پزِشک، دربرگیرنده‌ی زندگی، کارها و گفته‌های دلاورانه‌ی گارگانتوا، و پسرش پانورژ [همیگون]: همراه با پیش‌بینی پانتاگروئلی، بدون مکان، ۱۵۵۳
- آثار. کارها و گفته‌های گارگانتوا‌ی غول و پسرش پانتاگروئل، همراه با پیش‌بینی پانتاگروئلی، رُفَعَه از لیمورژ [شهری در جنوب غربی فرانسه؛ این نوشته به رابله نسبت داده می‌شود و از خود او نیست]، حله‌ی فلسفانه و در رُفَعَه چاپ جدید که به آن افزوده شد یادداشت‌های تاریخی و انتقادی (از سوی دوشا [۱۷۳۵ - ۱۶۵۸، زبان‌شناس] و لا مونوا [۱۷۲۸ - ۱۶۴۱، فیلسوف])، آمستردام، ۱۷۱۱

چاپ‌های جدید

چاپ‌های جداگانه

- فرانسوا رابله (چاپ انتقادی از و. ل. سُلْنیه)، پانتاگروئل، ژنو، درژ، مجموعه‌ی «متن‌های ادبی فرانسوی» (شماره‌ی ۲)، ۱۹۶۷ (چاپ اول، ۱۹۴۶)، ۵۴ [ص. مقدمه] - ۲۶۵ ص.
- فرانسوا رابله (پیش‌گفتار از وردو ن. لئون سُلْنیه، فراهم‌آورنده‌ی متن، روت کالدِر؛ با پیش‌گفتار، شرح، فهرست‌ها و واژگان، از م. آ. سکرچ)، گارگانتوا، ژنو، درژ [ناشر]، مجموعه‌ی «متن‌های ادبی فرانسوی» (شماره‌ی ۱۶۳)، ۱۹۷۰

- فرانسوا رابله (چاپ انتقادی م. آ. سگریچ)، کتاب سوچه ژنو، درز، مجموعه‌ی «متن‌های ادبی فرانسوی» (شماره‌ی ۱۰۲)، ۱۹۶۴، سی [ص. مقدمه] - ۴۷۳ ص.
- فرانسوا رابله (چاپ انتقادی ر. ماریشال)، کتاب چه‌در ژنو، درز، مجموعه‌ی «متن‌های ادبی فرانسوی» (شماره‌ی ۱۰)، ۱۹۶۷، سی‌وهشت [ص. مقدمه] - ۴۱۳ ص.
- پیش‌بینی پانتاگروئل، بازترانویسی از ژاک ناسیف، پیش‌گفتار از بندیکت پوپینک، پاریس، انتشارات کرپوسکول، ۲۰۱۷

مجموعه‌ی آثار

- [اوشن ۱۹۹۴] فرانسوا رابله (نسخه‌ی تنظیم‌شده و معرفی‌شده و شرح‌شده‌ی میری اوشن با همکاری فرانسوا مُرو)، مجموعه‌ی آثار، پاریس، گالیمار، مجموعه‌ی «کتاب‌خانه‌ی پله‌یاد»، ۱۹۹۴، ۱۸۰۱ ص، ۱۸ سانتی‌متر
- فرانسوا رابله (زیر نظر ماری مادلین فراگنار، با همکاری ماتیلد برنار و نانسی اُدو)، پنج کتاب کارها و گفته‌های گارگانتوا و پانتاگروئل (نسخه‌ی کامل دو زبانه)، پاریس، گالیمار، مجموعه‌ی «کُوارتو»، ۲۰۱۷، ۱۶۵۶ ص.

اقتباس‌ها، ترانه‌ها، و بازنویسی‌ها

متن‌های پیرارابلگانه [para-rabelaisien] ساخته ام برای

- ژان دِبوئندانس (به کوشش گی دِمرسن و کریستیَن لُورِنیا گانیِر)،
مشاگرد پانتاگروئل (دریافت‌های پانورمه پاریس، اس‌ت‌اف‌ام، مجموعه‌ی
«انجمن متن‌های فرانسوی مدرن».)
- فرانسوا رابله (ترجمه از چک)، جستار بهره‌گیری نیکو از شراب
(چاخان [به‌دروغ نسبت داده شده به رابله])، پاریس، آلیا، ۲۰۰۹، چاپ دوم،
ص. ۴۸.

داستان مصور

- فرانسوا رابله و دینو باتالیا [داستان مصورنویس ایتالیایی]، پیش‌گفتار
از دُنی باری، گارگانتوا و پانتاگروئل، مسکیتو، ۲۰۰۱
- ژان ایو میئن [فیلم‌نامه‌نویس و نقاش] و میشل رُدریگ [نویسنده و
نقاش داستان‌های مصور]، ماجراهای پوشتور رابله، جلد ۱ : سالاد
شمشیرکش‌ها به طرز لئونارد، جلد ۲ : آب‌پز لات‌ویوت‌ها به طرز گارگانتوا
بیرون از مجموعه، دو جلد، ۲۰۰۲ - ۲۰۰۱

لوح شنیداری

- فرانسوا رابله؛ صدای ژاک فابری [کارگردان فرانسوی]، کلود پیپلو [بازیگر فرانسوی] و میشل گالابرو [بازیگر فرانسوی]، مجراهای عجیب غریب گران گوزیه، گار گانتوا و پانتاگرن، لابل دیسک آدس، ۱۹۶۸



Éditions Siodo harf
(trente-deux lettres)

Wikipédia français

François Rabelais

article

<https://fr.wikipedia.org/wiki/Gargantua>

Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Tous droits réservés pour le traducteur.

<https://mahmoodmassoodi.fr>

WIKIPEDIA FRANÇAIS

FRANÇOIS RABELAIS

article



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf

WIKIPEDIA FRANÇAIS

FRANÇOIS RABELAIS

article



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf